

## نقد و بررسی آراء مدعیان مهدویت: با تکیه بر آراء احمد الحسن

نصرت الله آیتی\*

### چکیده

احمد بن اسماعیل معروف به احمد حسن، یکی از مدعیانی است که در سال‌های اخیر به ادعای این که امام مفترض الطاعه، مهدی، قائم، وصی امام مهدی، نوه آن حضرت و یمانی است، برای خود شهرتی به هم زده و در گوشه و کنار عده‌ای را فریفته و با خود همراه کرده است. وی و طرف‌دارانش برای اثبات ادعاهای خود به برخی از روایات تمسک جسته‌اند. در این نوشتار، تلاش شده است به اختصار برخی از مستندات وی به نقد کشیده شود و خبط و خطاهای نهفته در آن گوشزد شود. تقطیع روایات، تحریف نظر دانشمندان شیعه، ناتوانی در فهم معنای روایات، استناد به نقل‌های شاذ، استناد به نسخه‌بدل‌ها، برداشت سطحی از روایات، استناد به روایات اهل سنت، حذف روایات مخالف، تعارض درونی و بیرونی برخی از نقدهایی هستند که می‌توان برای مستندات آن‌ها برشمرد.

### واژگان کلیدی

امام مهدی، احمد حسن، یمانی، مدعیان دروغین.

---

\* استادیار و عضو هیئت علمی مرکز تخصصی آینده روشن (پژوهشکده مهدویت)

## مقدمه

با گذشت روزها، ماه‌ها و سال‌ها بشر آخرالزمان آرام آرام به لحظه پرشکوه طلوع خورشید هستی نزدیک‌تر می‌شود و دوران ظلمت تاریخ، سینه خود را برای درخشش شفق حقیقت می‌گشاید. این چشم‌انداز دل‌انگیز و افق روشن از یک سو دلدادگان روشنایی را سرشار از امید و طراوت می‌کند و بذریع ایمان و استواری را در دل‌هایشان می‌کارد و از سوی دیگر کارگزاران ظلمت را به تکاپو وامی‌دارد؛ تکاپویی با همه امکانات و توانمندی‌ها و با بسیج همه نیروها برای ماندن و نابود نشدن. به راستی که برای جبهه تاریکی این لحظات آخر بسیار حیاتی و قیمتی‌اند و وقتی فرمانده این جبهه در بهشت، آن هم در قبال پیامبری از پیامبران خدا فرصت‌سوزی نکرد و قدر لحظه‌های خود را برای فریب دانست، آیا از این لحظات باقی‌مانده از واپسین ساعات تاریخ بشریت غفلت می‌کند؟ هرگز! از این روست که با گذشت زمان، جریان فتنه‌ها شتاب بیشتری می‌گیرد و موج‌های سهمگین آن بلندتر و شکننده‌تر می‌شود. رصد حیل‌ها و ترفندهای جبهه ظلمت برای اغوای بشر آخرالزمان کاری است بس مهم و حیاتی و البته ظریف و پر دامنه که لحظه‌ای غفلت از آن پیامدهایی خسارت‌بار و جبران‌ناپذیر در پی خواهد داشت. یکی از این طرفندها پایه‌گذاری جریان‌های انحرافی است که به ادعای مهدویت یا ارتباط با امام مهدی عج و امثال آن مؤمنان ساده‌دل را اسیر هوس‌های زودگذر خود می‌کنند و از جهل، مرکبی برای سوار شدن بر گرده آنان می‌سازند. آنان در پوستین گوسفند، گرگ‌گونه ایمان خلائق را می‌درند و به نابودی می‌کشانند و تبعات آن تنها دامن‌گیر گرفتار شدگان در دام این شیادان رهنز نمی‌شود، بلکه چه‌بسا اصل اندیشه مهدویت را از نظرها می‌اندازد و در دل‌ها سست جلوه می‌دهد و این هدف غایی جبهه شیطان است که ایمان یک نفر و هزار نفر را نشانه نرفته، بلکه اصل ایمان را هدف قرار داده است.

## احمد حسن الیمانی

از جمله این جریان‌های انحرافی که در سال‌های اخیر در کشور عراق شکل گرفته و در گوشه و کنار در حال ترویج باورهای خرافی است، جریان احمد حسن است. مؤسس این جریان، شخصی به نام احمد بن اسماعیل از قبیله صیامر است که در سال ۱۹۷۳ میلادی در منطقه‌ای به نام هویر از توابع شهرستان زیبر از استان بصره متولد شد و در سال ۱۹۹۹ از دانشکده مهندسی نجف فارغ‌التحصیل شد و مدتی در حوزه شهید سید محمد صدر تلمذ نمود. وی مدعی است ابتدا در خواب و سپس در بیداری با امام مهدی عج ملاقات کرده و آن حضرت او را مأمور به هدایت انسان‌ها کرده است.

احمد حسن ادعاهای متعددی دارد از جمله این‌که:

۱. خود را فرزند با واسطه امام مهدی عج می‌داند و با این سلسله نسب خود را به آن حضرت منتسب می‌کند: احمد بن اسماعیل بن صالح بن حسین بن سلمان بن امام مهدی.
۲. خود را امام سیزدهم معرفی می‌کند.
۳. خود را مهدی و قائم می‌داند. او معتقد است پس از امام مهدی، دوازده مهدی که همگی قائم نیز هستند از فرزندان آن حضرت به ترتیب جانشین او خواهند شد و او اول المهدیین است.
۴. خود را وصی و جانشین امام مهدی می‌داند که به زودی و پس از حیات آن حضرت جانشین ایشان خواهد شد.
۵. خود را یمانی می‌نامد.

۶. خود را فرستاده امام مهدی برای هدایت انسان‌ها می‌داند که همه باید به او ایمان آورند و با وجود او دیگر تقلید از مراجع جایز نیست و همه باید از او تقلید کنند.
- وی دعاوی خود را از حدود ۱۲ سال پیش آغاز کرد و توانست در کشور عراق، برخی از شیعیان ساده‌دل را بفریبد. وی پس از انجام اقدامات نظامی‌ای که طرف‌داران او در عراق انجام دادند و در نتیجه اقدام پلیس بغداد برای دستگیری‌اش از عراق گریخت و پس از آن تنها از طریق اینترنت با طرف‌داران خود در ارتباط است. طرف‌داران وی معتقدند او هم‌اکنون غایب شده است.

### شیوه‌های نقد احمد حسن

برای نقد احمد حسن، از دو مسیر می‌توان حرکت کرد:

مسیر نخست این است که صرف نظر از ادعای احمد حسن و مستندات او، ابتدا به این پرسش پاسخ داده شود که بر اساس روایات اهل‌بیت: پس از حکومت امام مهدی عج چه رخ خواهد داد؟ آیا دوران رجعت آغاز خواهد شد و امامان معصوم: به دنیا بازگشته و حکومت امام مهدی عج با سرپرستی آنان استمرار خواهد یافت؟ یا این که فرزندان امام مهدی عج جانشین آن حضرت خواهند شد؟ و یا این که احتمالات دیگری وجود دارد؟ پرسش دوم که نیازمند پژوهش مستقل دیگری است، این است که اگر فرض را بر این بگیریم که پس از امام مهدی عج فرزندان آن حضرت جانشین ایشان خواهند شد، آیا آنان پیش از ظهور امام مهدی عج نیز جایگاه و نقشی خواهند داشت یا این که نقش و جایگاهشان منحصراً مربوط به پس از ظهور و رحلت یا شهادت امام عصر عج است؟ سومین پرسشی که باید به آن پاسخ داد این است که اساساً برای تشخیص مصادیق فرمایشات پیشوایان معصوم: چه راهکارهایی وجود دارد؟ به تعبیر دیگر، برای تطبیق فرمایشات ائمه: بر مصادیق خارجی،

چه معیارهایی وجود دارد؟ حل این پرسش از این جهت در نقد احمد حسن راه گشاست که او مدعی است بسیاری از آن چه ائمه: فرموده‌اند بر او تطبیق می‌شود و او مصداق بسیاری از روایات است. بنابراین نیازمند معیارهایی برای تطبیق روایات بر مصداق خارجی هستیم. اگر بتوان به این سه پرسش اساسی پاسخ داد، می‌توانیم ادعای احمد حسن و امثال او که در گذشته بوده‌اند و در آینده نیز خواهند بود را به راحتی نقد کنیم. دومین مسیر برای پاسخ‌گویی به ادعای احمد حسن، نقد و بررسی مستندات اوست؛ به این معنا که مستندات او یک‌به‌یک بررسی شوند و میزان دلالت آن‌ها بر ادعایش بررسی شوند.

از میان دو شیوه یادشده، شیوه نخست مبنایی‌تر است و کاربرد بیشتری دارد و نگارنده، فاز سوم آن - معیارهای تطبیق - را تا حدودی به انجام رسانده است (آیتی، ۱۳۹۱)، اما نظر به درخواست‌هایی که برای پاسخ‌گویی اجمالی به دعاوی یادشده وجود داشت در نوشتار پیش رو طبق شیوه دوم به نقد برخی از مستندات احمد حسن پرداخته شد تا خوانندگان عزیز با روشی که او در مقام استدلال بر ادعایش در پیش گرفته و دلایلی که بر آن اقامه کرده بیشتر آشنا شوند.

پیش از شروع نقد افکار وی تذکر دو نکته ضروری است: نخست این که مسئله امامت و مهدویت یکی از اعتقادات بنیادین مکتب تشیع است و آنچه در این باره مطلوب است، ایمان است و ایمان نمی‌تواند مبتنی بر گمان باشد؛ چرا که آدمی نمی‌تواند به چیزی که یقین ندارد ایمان داشته باشد از این رو چنین باور بنیادینی نمی‌تواند مبتنی بر ادله گمان‌آور باشد و ما در این حوزه و سایر اعتقادات اساسی دیگر نیازمند ادله یقین‌آور هستیم. به همین دلیل مروجان احمد حسن اعتراف دارند که مدعای خود را نمی‌توانند با اخبار واحد اثبات نمایند و از این رو مدعی هستند برای اثبات حقانیت احمد حسن، روایات متواتری در دست دارند که برای انسان یقین‌آور است. با توجه به نکته یادشده برای نقد احمد حسن، نیاز به بررسی تک‌تک مستندات او نیست، گرچه همه آن‌ها قابل نقد هستند، بلکه همین که تعدای از مستندات او نقد شده و دلایل او از حد تواتر ساقط شود برای ما کفایت می‌کند. نکته دوم این که آنچه در نوشتار پیش رو به احمد حسن نسبت داده می‌شود، اگر به منبع خاصی ارجاع داده نشده باشد، مطالبی است که نویسنده از سخن‌گوی سایت او در پالتاک مسنجر به صورت شفاهی شنیده است.

## نقد و بررسی ادعای احمد حسن

در ادامه برخی از شیوه‌هایی که آنان برای اثبات مدعای خود دارند بررسی می‌شوند.

## تقطیع روایات به قصد فریب

فریب و نیرنگ، از جمله شگردهای مروّجان احمد حسن است. این امر در تطبیق روایات بر وی آشکارتر است. یک دسته از روایاتی که مستند طرفداران احمد حسن است، روایاتی است که در آنها نام احمد وجود دارد. آنان در این باره می‌نویسند:

از امیرمؤمنان علیه السلام در خبری طولانی که در آن اصحاب قائم عج را ذکر می‌کند آمده است که اولین آنها از بصره و آخرین آنها از ابدال (تبدیل شدگان مانند حرّ) است (کاظمی، ۱۳۸۷: ۲۳۳). و از امام صادق علیه السلام در روایتی طولانی که نام یاران قائم عج را ذکر می‌کند آمده است: «و از بصره... احمد». (انصار امام مهدی، بی تا: ۳۴؛ به نقل از: کاظمی، ۱۳۸۷: ۲۳۲؛ بحرانی، بی تا: ۷۲۴؛ حموی، ۱۳۹۹: ج ۲، ۶۳)

از آن جا که از یک سو طبق این روایات اولین یار امام از بصره است و نام او احمد است و از سوی دیگر احمد حسن هم نامش احمد است و هم اهل بصره است، بنابراین، این روایات به روشنی بر او انطباق می‌یابد. در حالی که نویسنده با در کنار هم قرار دادن این دو روایت خواسته اثبات کند که بر اساس حدیث نخست، اولین یار حضرت از بصره است و طبق حدیث دوم نامش احمد است؛ پس او همان احمد حسن است. لیکن با تقطیع روایت مخاطب را فریب داده است؛ چرا که در ادامه روایت نخست که همان «خطبه البیان» است آمده است: «کسانی که از بصره هستند نامشان علی و محارب است.»

روایت بدین صورت است:

قالوا: یا امیر المؤمنین! نسألك بالله و باین عمک رسول الله صلی الله علیه و آله أن تسمیهم بأسمائهم و أمصارهم فلقد ذابت قلوبنا من کلامک. فقال: اسمعوا أبین لكم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصرة و آخرهم من الأبدال فالذین من أهل البصرة رجلاں اسم أحدهما علی و الآخر محارب و رجلاں من قاشان عبدالله و عبیدالله... (حائری، بی تا: ج ۲، ۱۷۴)

و در روایت دوم که از امام صادق علیه السلام است کسانی که از بصره هستند سه نفرند و نام دومین آنها احمد بن ملیح است، در حالی که احمد حسن، احمد بن اسماعیل است:

من البصرة: عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، و أحمد بن ملیح، و حماد بن جابر. (طبری، ۱۴۱۳:

چنان که ملاحظه می شود نویسنده برای این که روایات را بر مدعای خود تطبیق دهد از یک روایت، جمله «اولین آن ها از بصره هستند» را انتخاب کرده، بدون این که به ادامه حدیث که نام هایی غیر از احمد را بیان نموده است اشاره ای کند، و از روایت دوم نام احمد را انتخاب کرده، بدون این که آن را به صورت کامل (احمد بن ملیح) نقل نماید و خواسته با کنار هم قرار دادن این دو حدیث به مخاطب چنین القا کند که هر دو حدیث در مقام بیان نام یک نفرند، در حالی که واقعیت چیز دیگری است.

### پاسخ طرف داران احمد حسن به اشکالات یادشده و نقد آن

یکی از نویسندگان این جریان انحرافی برای فرار از این اشکال کوشیده است درباره دو روایت پیش گفته توضیحاتی ارائه دهد.

#### روایت نخست

وی به اشکال تقطیع روایت نخست و ذکر نکردن ادامه روایت که نام یاران بصری امام مهدی علیه السلام را علی و محارب بیان کرده، دو پاسخ داده است:

#### پاسخ اول

این کار تقطیع نیست، بلکه آوردن موضع شاهد است (دیراوی، ۱۴۳۳: ۲۱)، در حالی که تقطیع روایت و اکتفا به موضع شاهد زمانی درست است که نویسنده درصدد القای مطلب خلاف به مخاطب نباشد، اما در این جا طرف داران احمد حسن تنها به تقطیع یک روایت و آوردن موضع شاهد اکتفا نکرده اند، بلکه با آوردن آن در کنار روایتی دیگر درصدد این بوده اند که به مخاطب بیاوراند آن کسی که در این روایت به عنوان اولین یار امام از بصره معرفی شده همان کسی است که در روایت دیگر با نام احمد معرفی شده و این چیزی جز تقطیع به قصد فریب مخاطب نیست.

#### پاسخ دوم

دومین پاسخ نویسنده یادشده این است که روایت مورد نظر در کتاب *بشارة الاسلام و الزام الناصب* با تفاوت های بسیاری نقل شده است و همین سبب می شود به اسامی و شهرهایی که در این روایت آمده نتوان اعتماد کرد. وی در ادامه، این اشکال را مطرح کرده که با این وصف چگونه احمد حسن به این روایت استدلال کرده است؟ و در پاسخ مدعی شده که احمد حسن وصی پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است و از پدران گرامی اش این روایت را نقل کرده و او به آن چه پدرانش فرموده اند از دیگران آگاه تر است (همو: ۲۷).

در پاسخ این سخن مضحک، به همین نکته بسنده می‌کنیم که این روایت و امثال آن دلایل حقانیت احمد حسن است و او می‌کوشد با ارائه این روایات، حقانیت خویش را اثبات کند. بنابراین بدون اثبات صحت این ادله و امثال آن نمی‌توان از وصایت او سخن گفت. به تعبیر دیگر، اگر کسی وصایت احمد حسن را پذیرفته باشد، دیگر بحث از این حدیث و امثال آن برایش لغو است و اگر به وصایت او باور نداشته باشد میانه بحث نمی‌توان از وصایت احمد حسن به عنوان یک دلیل استفاده کرد.

## روایت دوم

نویسنده یادشده درباره روایت دوم مدعی شده است که منبع مورد استناد ما در این استدلال کتاب *دلائل الامامه* نبوده، بلکه کتاب *بشارة الاسلام* است و نویسنده کتاب، این روایت را نه از *دلائل الامامه* بلکه از *غایه المرام* نقل کرده است و در آن احمد بن ملیح وجود ندارد، بلکه متن حدیث به این صورت است:

و من البصره عبدالرحمن بن الاعطف بن سعد و احمد و ملیح و حماد بن جابر.

و از آن جا که نویسنده *غایه المرام* در قرن یازدهم می‌زیسته، اعتبار نقل او از نقل کتاب *دلائل الامامه* که توسط نویسندگان معاصر تصحیح شده بیشتر است (همو، ۱۹). به تعبیر دیگر، چه بسا نسخه‌ای از *دلائل الامامه* نزد نویسنده *غایه المرام* بوده که در آن احمد و ملیح بوده است و از این رو به نقل نویسنده *غایه المرام* اعتماد بیشتری وجود دارد. در نقد این دفاع ناشیانه به همین نکته بسنده می‌کنیم که اساساً این روایت در *غایه المرام* وجود ندارد، بلکه در کتاب *المحجّه فی ما نزل فی القائم الحجّه* که از دیگر مؤلفات سید هاشم بحرانی است آمده و این کتاب احتمالاً در انتهای *غایه المرام* چاپ شده بوده است. از این رو نویسنده *بشارة الاسلام* روایت مورد نظر را از کتاب *المحجّه* نقل کرده و به دلیل چاپ شدن آن در انتهای کتاب *غایه المرام* به اشتباه آن را به این کتاب نسبت داده است. به هر تقدیر فارق از نکته یادشده، با مراجعه به متن *المحجّه* که توسط محمدمنیر میلانی تصحیح شده، روشن می‌شود که در نسخه اصلی این کتاب نیز احمد بن ملیح وجود دارد (بحرانی، ۱۴۳۳: ۴۵). مصحح این کتاب آن را از روی نسخه‌ای که در کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی وجود دارد و در زمان مؤلف \_ سید هاشم بحرانی \_ نوشته شده تصحیح کرده است و جالب این که کاتب این نسخه در انتها چنین نوشته است: «بلغ تصحیحاً من اوله الی آخره علی نسخه مصنفه دام ظلّه و متعه تعالی به طویلاً بالیوم الثانی و العشرين من شهر الحج سنه الرابعه و المئه و الآف» (همو: ۱۱). بنابراین نسخه مورد نظر از روی نسخه مؤلف و در زمان حیات وی نوشته شده است و در صحت آن تردیدی نیست. در نتیجه، در این که در نسخه موجود *دلائل*

**الامامة** نزد سید هاشم بحرانی نیز متن اصلی حدیث، احمد بن ملیح بوده است، همچنان که در **دلایل الامامة** موجود نیز به همین صورت است، نمی توان تردید کرد.

مؤید درستی این نکته، روایتی از امام صادق علیه السلام است که یاران امام مهدی عج را از بصره و سه نفر اعلام می کند (طبری، ۱۴۱۳)، در حالی که اگر در روایت پیش گفته، نام احمد و ملیح آمده باشد، تعداد یاران بصری امام چهار نفر خواهند شد. نویسنده یادشده در پاسخ به این اشکال مدعی شده است که امام صادق علیه السلام نه در این روایت، بلکه در روایتی دیگر یاران بصری امام را سه نفر معرفی کرده‌اند (دیراوی، ۱۴۳۳: ۲۱) و این پاسخ به غایت عجیب است؛ زیرا این سخن حتی درباره یک سخن گوی عادی که گاهی سخنان دیگر خود را فراموش می کند نیز پذیرفته نیست، چه رسد به امام معصومی که ذره‌ای نسیان و اختلاف در سخنانش نیست و مجموعه فرمایشاتش منسجم و هماهنگ است. بنابراین اگر در روایتی یاران امام از بصره را سه نفر دانسته و روایتی دیگر مردد بین نام سه و چهار نفر باشد، ترجیح با قرائتی است که نام سه نفر را برده است که با حدیث دیگر هماهنگی دارد. افزون بر این که با مراجعه به کتاب **دلایل الامامة** روشن می شود که اساساً این دو روایت مورد نظر یک روایت بیشتر نیستند. بخش هایی از این دو روایت بدین صورت است:

حدثني أبوالحسين محمد بن هارون، قال: حدثنا أبي هارون بن موسى بن أحمد قال: حدثنا أبوعلی الحسن بن محمد النهاوندي، قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن إبراهيم بن عبيدالله القمي القطان، المعروف بابن الخزاز، قال: حدثنا محمد بن زياد، عن أبي عبدالله الخراساني، قال: حدثنا أبوالحسين عبدالله بن الحسن الزهري، قال: حدثنا أبو حسان سعيد بن جناح، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك! هل كان أمير المؤمنين عليه السلام يعلم أصحاب القائم عج كما كان يعلم عدتهم؟...

قال: ... من طارئند الشرقی رجل، و هو المرابط السیاح، و من الصامغان رجلان، و من أهل فرغانة رجل، ... و من عکبرا رجل، و من حلوان رجلان، و من البصرة ثلاثة رجال. و أصحاب الکهف و هم سبعة رجال ... (طبری، ۱۴۱۳: ۵۵۶)

و بالاسناد الأول: أن الصادق عليه السلام سمى أصحاب القائم عليه السلام لأبي بصير فيما بعد، فقال عليه السلام: أما الذي في طارئند الشرقی: بندار ابن أحمد من سكة تدعى بازان، و هو السیاح المرابط. و من أهل الشام رجلان: يقال لهما إبراهيم بن الصباح. و يوسف بن صریا، فیوسف عطار من أهل دمشق، و إبراهيم قصاب من قرية سویقان. و من الصامغان: أحمد بن عمر الخياط من سكة



بزيع، و علي بن عبدالصمد التاجر من سكة النجارين... و من عكبرا: زائدة بن هبة. و من حلوان:  
ماهان بن كثير، و إبراهيم بن محمد. و من البصرة: عبدالرحمن بن الأعطف بن سعد، و أحمد بن  
مليح، و حماد بن جابر. و أصحاب الكهف سبعة نفر: مكلمينا و أصحابه ... (همو)

با دقت در این دوروایت درمی یابیم که اولاً سند این دو روایت، کاملاً یکی است و مخاطب امام صادق علیه السلام در هر دو، ابوبصیر است؛ ثانیاً امام در روایت نخست به نام شهرهای یاران امام مهدی عج و تعداد یاران آن حضرت از هر شهر اشاره فرموده اند و در روایت دوم، با اشاره به همان شهرها نام یاران امام مهدی عج از هر شهری را بیان کرده اند. این مطلب از تعبیر طبری نیز استنباط شدنی است. وی پس از نقل روایت نخست می نویسد: «و بالاسناد الأول أن الصادق سمی اصحاب القائم فیما بعد»؛ یعنی امام پس از این که در روایت گذشته نام شهرهایی که اصحاب امام زمان عج از آن جا هستند و تعداد یاران حضرت از هر شهری را بیان فرمودند، در ادامه اسامی آنان را برای ابوبصیر بیان نمودند. از این تعبیر اگر وحدت این دو روایت اثبات نشود، ناظر بودن روایت دوم به روایت نخست بی گمان اثبات شدنی است و در نتیجه اگر در یک روایت تصریح شده است که یاران امام مهدی از بصره سه نفرند، در روایت دیگر نام همان سه نفر بیان شده است.

### تحریف نظر دانشمندان شیعه

طرف داران احمد حسن استخاره را یکی از دلایل حقانیت وی می دانند و مدعی اند هر کس در حقانیت وی تردید دارد می تواند با قرآن استخاره کرده و از این راه به حقانیت او پی ببرد. آن ها در این باره متنی را از کتاب الغیبه شیخ طوسی می آورند و می نویسند:

اما آیا با استخاره به قرآن می توان حجت الهی را شناخت و آیا این موضوع در روایات اهل بیت: سابقه ای دارد؟ علی بن معاذ گفت: من به صفوان بن یحیی \_ از بزرگان صحابه امام موسی کاظم علیه السلام \_ گفتم: چگونه بر [امامت] علی (امام رضا علیه السلام) یقین پیدا کردی؟ گفت: نماز خواندم و دعا کردم و استخاره نمودم و یقین یافتم. (انصار امام مهدی، بی تا: ۵۳)

طرف داران احمد حسن مدعی اند مطابق نقل یادشده، صفوان بن یحیی که از بزرگان صحابه امام موسی کاظم علیه السلام است، بر اساس استخاره به امامت امام رضا علیه السلام یقین پیدا کرد و از آن جا که او از بزرگان اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام به شمار می رود، چنین روشی مورد تأیید ائمه: بوده است و حتی امام رضا علیه السلام این کار او را تأیید فرمودند.

در حالی که از جملات نقل شده توسط مروّجان احمد حسن چنین برداشت می‌شود که شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* خود چنین گزارش کرده که صفوان بن یحیی با استخاره به امامت امام رضا علیه السلام یقین پیدا نموده است و امام رضا علیه السلام این کار او را تأیید فرمودند، همچنان که شیخ طوسی نیز بر اصل این ماجرا و کار صفوان مهر صحت نهاده است. اما با رجوع به کتاب *الغیبه* روشن می‌شود که حقیقت ماجرا درست عکس آن است؛ یعنی شیخ در مقام رد دلایلی که واقفه بر مهدویت امام موسی بن جعفر علیه السلام اقامه کرده‌اند چنین نوشته است که یکی از واقفه به نام ابومحمد علی بن احمد العلوی الموسوی در کتابی با نام *فی نصره الواقفه* روایاتی را گردآوری کرده که بر اساس آن‌ها امام موسی بن جعفر علیه السلام امام قائم موعود هستند. نویسنده آن کتاب در مقام طعن بر کسانی که معتقد به امامت امام رضا علیه السلام بودند و مهدویت امام موسی بن جعفر علیه السلام را نفی نمودند، ماجرای صفوان را نقل کرده و در صدد اثبات این معنا بوده است که صفوان بن یحیی \_ که از صحابه بزرگ امام موسی کاظم علیه السلام بود و با واقفه به نزاع برخاست و مهدویت امام موسی کاظم علیه السلام را انکار کرد \_ خودش دلیل معتبری بر امامت امام رضا علیه السلام نداشت، بلکه با استخاره به آن حضرت اعتقاد پیدا کرد. شیخ طوسی پس از نقل این ماجرا چنین می‌نویسد:

در این گزارش فقط سرزنش کسی است که [در امر اعتقادات] تقلید کرده است. تازه اگر هم این عمل صحیح باشد هیچ دلیل و حجتی برای دیگران نیست. علاوه بر این که این مطلب از کسی ذکر شده است (صفوان بن یحیی) که به سبب فضل و زهدش مقام و منزلتی فوق این گونه نسبت‌ها دارد. بنابراین چطور برای او درست است که در مسئله‌ای علمی به مخالف بگوید که به خاطر استخاره به امامت ایشان معتقد شدم، مگر این که بگویم وی معتقد بوده که شخص سؤال کننده در درجه‌ای از بلاهت و نادانی است که ابله‌اش موجب خروج از دایره تکلیف شده؛ اگر چنین باشد معارضه و بحث ساقط است. (طوسی، ۱۴۱۱ \_ الف: ۶۲)

بر این اساس روشن شد که اولاً مروّجان احمد حسن مخاطب را فریفته‌اند و با تقطیع ماجرا نتیجه‌ای کاملاً عکس مقصود شیخ طوسی را به خواننده القا کرده‌اند.

ثانیاً ناکارآمد بودن روش استخاره برای شناخت امام حتی برای نویسنده واقفی کتاب یادشده و بلکه برای عموم مخاطبان او در آن زمان آشکار بوده و به همین دلیل او کوشیده با انتساب این کار به صفوان شخصیت او را خرد کند.

ثالثاً شیخ طوسی نیز نکته پیش گفته را تأیید کرد و مدعی شده است هر کس بخواهد با استخاره امام خود را بشناسد غافل و بلکه ابله است.

رابعاً اگر ما از تمام اشکالات یادشده صرف نظر کنیم و فرض را بر این بگیریم که واقعاً صفوان بن یحیی با استخاره به امامت امام رضا علیه السلام ایمان آورده باشد رفتار او به این دلیل که معصوم نیست برای ما حجت نخواهد بود و نمی تواند مبنای اعتقاد و عمل قرار گیرد، مگر این که رفتار او را امام معصوم صریحاً تأیید کرده باشند، یا این که او این کار را در محضر امام انجام داده باشد و امام با سکوت خود رفتار او را تأیید نموده باشند، در حالی که درباره ماجرای یادشده نه دلیلی وجود دارد که امام، رفتار صفوان را صریحاً تأیید کرده باشند و نه می توان اثبات کرد که این کار در منظر امام بوده است و امام با سکوت خود درستی کار او را تأیید فرموده اند. بنابراین حتی اگر ماجرای یادشده را واقعی بدانیم باز هم نمی توان به استناد آن حجیت تمسک به استخاره برای اثبات امامت را اثبات کرد.

### ناتوانی در فهم معنای حدیث

طرف داران احمد حسن در مقام استدلال بر مدعای خود گاه مرتکب اشتباهات بزرگی شده اند که در بهترین فرض ها منشأی جز بی بهره بودن آنان از کمترین دانش ادبیات نمی تواند داشته باشد. به عنوان نمونه در برخی موارد آن چه را نویسنده ای برای شرح یک روایت در ادامه روایت نوشته، جزو حدیث پنداشته اند و آن را جزو دلائل حقایق احمد حسن محسوب کرده اند و می نویسند:

قال موسى بن جعفر عليه السلام: ... و كل قائم من ولده من بعده مهدي قد هداهم الله عز و جل ذكره، و هدى بهم عباده إليه سبحانه، فهم الأئمة المهديون و العباد الصالحون الذين ذكرهم الله في كتابه أنه يورثهم الارض و هو لا يخلف الميعاد. (مغربی، ۱۴۱۴: ج ۳، ۳۶۴ - ۳۶۵)

طرف داران احمد حسن مدعی هستند بنابر فرمایش امام موسی بن جعفر علیه السلام امام مهدی عج فرزندان دارد که مهدی هستند و در نتیجه، این روایت از جمله دلائلی است که اندیشه وجود مهدی هایی از نسل امام مهدی عج را تأیید می کند.

در حالی که بر خلاف القای طرف داران احمد حسن، مطلب بالا اساساً حدیث نیست و سخن قاضی نعمان مغربی نویسنده کتاب است که در ادامه فرمایش امام موسی بن جعفر علیه السلام و برای توضیح آن آمده است. طرف داران احمد حسن از فرط بی سوادی آن را بخشی از حدیث به شمار آورده اند.

متن کامل کتاب بدین قرار است:

عبد الرحمن بن بكار الأقرع القيرواني، قال: حججت، فدخلت المدينة، فأتيت مسجد رسول الله عليه السلام، فرأيت الناس مجتمعين على مالك بن أنس يسألونه ويفتيهم. فقصدت نحوه، فاذا أنا برجل وسيم حاضر في المسجد وحواله حفدة يدفعون الناس عنه، فقلت لبعض من حوله: من هذا؟ قالوا: موسى بن جعفر عليه السلام. فتركت مالكا، وبعته، ولم أزل أتلف حتى لصقت به، فقلت: يا ابن رسول الله! إني رجل من أهل المغرب من شيعتكم و ممن يدين الله بولايتكم. قال لي: إليك عنى يا رجل، فانه قد وكل بنا حفظة أخافهم عليك. قلت: باسم الله، وانما أردت أن أسألك. فقال: سل عما تريد؟ قلت: إنا قد روينا أن المهدي منكم، فمتى يكون قيامه، و أين يقوم؟ قال: إن مثل من سألت عنه مثل عمود سقط من السماء رأسه من المغرب و أصله في المشرق، فمن أين ترى العمود يقوم إذا اقيم؟ قلت: من قبل رأسه. قال: فحسبك، من المغرب يقوم و أصله من المشرق و هناك يستوى قيامه و يتم أمره.

و كذلك كان المهدي عليه السلام و نشأته بالمشرق ثم هاجر الى المغرب، فقام من جهته. و بالمشرق يتم أمره، و يقوم من ذريته من يتم الله به ذلك فيما هناك، و يورثه الأرض كما قال عز و جل في كتابه المبين: *وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ* و كله ينسب الى المهدي عليه السلام لانه مفتاحه و بدعوته امتد أمره، و كل قائم من ولده من بعده مهدي قد هداهم الله عز و جل ذكره، و هدى بهم عباده إليه سبحانه، فهم الائمة المهديون و العباد الصالحون الذين ذكرهم الله في كتابه أنه يورثهم الأرض و هو لا يخلف الميعاد.

عبد الرحمن بن بكار مي گوید: پس از به جا آوردن حج وارد مدینه شدم و به مسجد النبى رفتم. مردم گرد مالک بن انس حلقه زده بودند و از او سؤال می کردند و او پاسخ می داد. در آن حال مردی زیبا را در مسجد دیدم که اطرافش را عده ای گرفته بودند و مردم را از دور می کردند. از برخی از آنها پرسیدم: این کیست؟ گفتند: موسی بن جعفر علیه السلام است. من مالک را رها کرده به دنبال او حرکت کردم و پیوسته به او نزدیک می شدم تا این که به او چسبیدم. عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من از شیعیان شما و از اهل مغرب هستم که به ولایت شما دین داری خدا را می کنم. به من فرمودند: از من دور شو! چرا که بر ما نگهبانانی نهاده شده که از آنها بر تو بیم دارم. گفتم: بسم الله! من تنها از شما پرسشی دارم. فرمودند: پرس! عرض کردم: برای ما روایت شده که مهدي از شماست؛ او کی و از کجا قیام می کند؟ فرمودند: مثل او مثل عمودی است که از آسمان فرود آمده باشد که سرش از مغرب و ریشه اش از مشرق باشد. در این حال وقتی عمود

به پا شد، تو آن را از کجا می بینی؟ گفتیم: از سمت سرش. فرمودند: همین برای تو کافی است؛ او از مغرب به پا می خیزد، در حالی که ریشه اش از مشرق است و آنجا قیامش استوار می شود و امرش به سرانجام می رسد.

و مهدی این چنین بود که در مشرق نشو و نما نمود. سپس به مغرب مهاجرت کرد و در آنجا قیام کرد و در مشرق امرش به سرانجام می رسد، و از نسل او کسانی خواهند بود که خداوند در آنجا به سبب آنها این امر را به سرانجام خواهد رساند و زمین را به آنها ارث خواهد داد، هم چنان که خداوند در کتاب مبینش فرموده است: «و ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند» و تمام این ها به مهدی نسبت داده می شود؛ چرا که او کلید آن است و با دعوت او کارش استمرار پیدا کرد و تمام قائم های از فرزندان او مهدی هستند که خداوند بلندمرتبه آنها را هدایت کرده است و بندگان را به وسیله آنها به سوی خود هدایت کرد. پس آنها امامان هدایت شده اند و بندگان صالحی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود یاد کرده که زمین را به آنان ارث می دهد و او خلف وعده نمی کند.

با دقت در متن، روشن می شود که از جمله «و كذلك كان المهدي...» به بعد، سخن نویسنده کتاب است؛ زیرا در عبارت های پیش از آن \_ که فرمایش امام موسی بن جعفر علیه السلام است \_ از افعال مضارع مانند «يقوم، يستوي و يتم» استفاده شده است؛ اما در ادامه، افعال ماضی به کار رفته است، در حالی که مسلماً در زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام امام مهدی هنوز متولد نشده بودند. بنابراین نمی توان پذیرفت امام کاظم علیه السلام فرموده باشند: «امام مهدی در مشرق نشو و نما پیدا کرد و به مغرب هجرت کرد و در آنجا قیام کرد و...» از این رو عبارت «كذلك كان المهدي...» توضیحاتی است که نویسنده کتاب برای تفسیر فرمایش امام ارائه کرده است. برای فهم مقصود قاضی نعمان باید به این نکته توجه کرد که چون او در دولت فاطمی ها خدمت می کرده و معتقد به مهدویت مهدی فاطمی بوده و بعد از او فرزندان او را جانشین مهدی می دانسته در توضیح این حدیث جعل شده توسط فاطمی ها که مهدی اصلش از مشرق است و از مغرب قیام می کند می گوید: «كذلك كان المهدي و نشأته بالمشرق ثم هاجر الى المغرب»؛ چرا که مهدی فاطمی نخست در شام بود و سپس به مصر رفت و دولت فاطمی ها را در مغرب \_ یعنی مصر \_ پایه گذاری کرد.

برای توضیح بیشتر توجه به این مطلب مفید خواهد بود که قاضی نعمان به دلیل حضور در دولت فاطمی، طبق مسلک آنها کتاب خود را به رشته تحریر درآورده است. البته به نظر برخی از نویسندگان، این کار او از روی

تقیه بوده و به نظر برخی دیگر وی واقعاً اسماعیلی بوده است (همو: ۲۶). به هر روی، این که او کتابش را بر اساس مسلک فاطمی‌ها نوشته یقینی است و این مطلب روشن است که با اندک مراجعه به زندگی‌نامه او و نیز آن چه در کتاب *شرح الاخبار* در فصل «ظهور المهدی الفاطمی» نوشته می‌توان به آن پی برد. برای مثال، او در همان صفحه، پس از نقل روایت معروف «یخرج ناس من المشرق، فیعطون المهدی سلطانه» چنین می‌نویسد:

و دعوة المهدی علیه السلام و الائمه من ولده: قد انتشرت بحمد الله فی جمیع الارض، و غرت فی غیر موضع من أقطارها بالمشرق و المغرب؛

و سپاس خدا را که دعوت مهدی و امامان از نسل او در همه جا گسترده شد و در شرق و غرب گیتی استقرار یافت.

### استناد به نقل‌های شاذ

از دیگر شیوه‌های مروّجان احمد حسن، استناد به نقل‌های شاذ و بی‌توجهی به خانواده حدیثی یک روایت است. می‌نویسند:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ... يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَزِيرِي فَإِذَا مِتُّ ظَهَرْتَ لَكَ ضِعَاثَيْنِ فِي صُدُورِ قَوْمٍ وَ سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَاءٌ صَيَلِمٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَ لِيَجَهَّ وَ بَطَانَةٌ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ شِيعَتِكَ الْخَامِسَ مِنَ السَّابِعِ مِنْ وَ لَدِكَ يَخْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ... (خزاز قمی، ۱۴۱۰: ۱۵۸ - ۱۵۹)

... ای علی، تو از منی و من از تو هستم و تو برادر و وزیر من هستی؛ و هنگامی که من بمیرم کینه‌های نهفته در سینه‌های مردم برای تو آشکار شود و به زودی پس از من فتنه گنگ و تاریک بیاید که در آن هر دوست صمیمی و نزدیکی از بین برود؛ و این آن گاه است که شیعیان تو پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام که آن پنجمین فرزند از فرزندان توست را نیابند، و برای فقدان اهل زمین و زمان محزون شوند. پس چه بسیارند مردان مؤمن و زنان مؤمنه که از فقدان او سرگردان و متأسف گردند.

طرف داران احمد حسن در توضیح این روایات چنین نوشته‌اند: «امام رضا علیه السلام هفتمین فرزند پیامبر صلی

الله علیه و آله و امام علی علیه السلام است و چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام امام مهدی عج است. پس پنجمین از هفتمین فرزند، یعنی مهدی که همان یمانی است (انصار امام مهدی، بی تا: ۴۶).

در حالی که روایات متعددی وجود دارد که پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام همان امام قائم و مهدی موعود عج است. از جمله می توان به این روایت اشاره کرد:

علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر علیه السلام چنین روایت کرده است:

إِذَا فَقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يَزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ يَا بَنِي إِثْنَةَ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِيَ مِخْنَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ائْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هَذَا لَا تَبْعُوهُ. قَالَ: فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! مِنَ الْخَامِسِ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ؟ فَقَالَ: يَا بَنِي! عَقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنْ هَذَا وَأَخْلَامُكُمْ تَضِيقُ عَنْ حَمَلِهِ وَلَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ؛ (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۱، ۳۳۶)

هنگامی که پنجمین فرزند از هفتمین گم شود، خدا را خدا را در دینتان! که مبادا شما را از دین بیرون برند که صاحب این امر را به ناچار غیبتی خواهد بود تا آن جا که از افرادی که معتقد به این امر هستند از اعتقاد بازگردند و این غیبت فقط آزمایشی است از جانب خداوند که خلق را بدان می آزماید و اگر پدران و نیاکان شما دینی را درست تر از این دین می دانستند از آن دین پیروی می کردند.

عرض کردم: ای آقای من، پنجمین از اولاد هفتمین کیست؟ فرمود: پسرک من، خردهای شما از دریافت این مطلب کوچک تر است و برداشت این معنا به پندارهای شما نمی گنجد، ولی اگر زننده مانند آن روز را خواهید دید.

در کتاب **هدایة الکبری** این حدیث بدین صورت روایت شده است:

عن أبي الحسن بن موسى بن جعفر عليه السلام قال: إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلكم أحد عنها فتهلكوا لا بد لصاحب الزمان من هذا الأمر من غيبته حتى يرجع عنه من كان يقول فيه فرضاً وإنما هو مخنة من الله يمتحن بها خلقه. قلت: يا سيدي! من الخامس من ولد السابع؟ قال: عقولكم تصغر عن هذا ولكن ان تعيشوا فسوف تذكرون. قلت: يا سيدي! فموت بشك منه؟ قال: أنا السابع، و ابني علي الرضا الثامن، و ابنة محمد التاسع، و ابنة علي العاشر، و ابنة الحسن حادي عشر، و ابنة محمد سمي جده رسول الله و كنيته المهدي الخامس بعد السابع. قلت:

فرج الله عنك یا سیدی، كما فرجت عنی. (خصیصی، ۱۴۱۱: ۳۶۱)

تصریحی که در ادامه این روایت وجود دارد راه را بر توجیحات بی اساس (دیراوی، ۱۴۳۳: ۵۲)<sup>۱</sup> و حمل آن بر شخصیتی غیر از امام مهدی به صورت قاطعانه می بندد.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَغْفُورٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَقْرَبَ بِالْأُمَّةِ مِنْ آبَائِي وَوُلْدِي وَ جَحَدَ الْمَهْدِي مِنْ وُلْدِي كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا ۖ ثُبُوتُهُ. فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! وَمَنْ الْمَهْدِي مِنْ وُلْدِكَ؟ قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَ كَأَنَّ حِلَّ لَكُمْ تَسْمِيَتَهُ؛ (صدوق، ۱۴۰۵: ۳۳۸)

عبدالله بن ابی یغفور می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به امامان از پدران و فرزندان معتقد باشد، اما مهدی از فرزندان مرا انکار کند، مانند کسی است که به جمیع پیامبران اقرار کند اما منکر نبوت محمد صلی الله علیه و آله باشد. گفتم: ای آقای من، مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین از فرزندان هفتمین؛ شخص او از شما نماند و برود نام او بر شما روانیابد.

<sup>۱</sup>. نویسنده مدعی شده است با این وجود که نام امام مهدی را همه می دانستند و درباره غیبت ایشان ده ها روایت وجود داشت، نمی توان گفت هضم این مطالب بر فرزندان و خاندان امام موسی بن جعفر ۷ سنگین بوده است. از این رو این روایت ناظر به شخصیت دیگری است که همان احمد حسن است، در حالی که با رجوع به منابعی که در دوران غیبت صغرا نوشته شده، همچون کتاب *الامامة و التبصرة من الحيرة* \_ که چنان که از نامش پیداست، با هدف رفع حیرت از شیعیان به نگارش درآمده \_ و نیز کتاب *الغیبة نعمانی و کمال الدین* شیخ صدوق، در آن زمان بسیاری از شیعیان دچار حیرت شدند و گروه درخور توجهی از آنان از مذهب حق بیرون رفتند. بنابراین گزارش های تاریخی بر صحت فرمایش امام موسی بن جعفر ۷ مهر تایید می زنند. شیخ صدوق در این باره چنین نوشته است: «فوجدت أكثر المختلفين إلى من الشيعة قد حيرتهم الغيبة، و دخلت عليهم في أمر القائم ۷ الشبهة، و عدلوا عن طريق التسليم إلى الآراء و المقائيس». (صدوق، ۱۴۰۵: ۲) و تعبیر نعمانی چنین است: «أي حيرة أعظم من هذه الحيرة التي أخرجت من هذا الأمر الخلق الكثير و الجم الغفير، و لم يبق عليه ممن كان فيه إلا النزر اليسير، و ذلك لشك الناس، و ضعف يقينهم، و قلة ثباتهم. (نعمانی، ۱۴۲۲: ۱۹۲)»



روایت فوق را صفوان بن مهران نیز از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَيْمَةِ وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ كَانَ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نُبُوَّتَهُ. فَقِيلَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَمَنْ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ؟ قَالَ: الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْكُمْ شَخْصُهُ وَكَأَنَّكُمْ تَسْمِيْتُهُ؛ (همو: ۳۳۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به همه امامان اقرار کند اما مهدی را انکار کند، مانند کسی است که به همه پیامبران اقرار کند اما نبوت محمد صلی الله علیه و آله را انکار نماید. گفتند: ای پسر رسول خدا، مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین از فرزندان هفتمین؛ شخص او از شما نهان می شود و بردن نام وی بر شما روا نیست.

مقصود از این روایات به حسب ظهور عرفی پنجمین فرزند از هفتمین امام است؛ یعنی پنجمین فرزند از نسل امام موسی بن جعفر علیه السلام و شاهد آن تعبیر «من اقر بالائمة» و «من اقر بجميع الائمة» است که نشان می دهد امام درصدد گفت و گو از امامان اهل بیت است. بنابراین مقصود از هفتمین نیز هفتمین امام است و این مطلبی است که در روایات دیگر به صراحت آمده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْعِيَّاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ. قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَمَنْ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ! هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْأِمَامِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُتَبَطِّلُونَ ثُمَّ يَطْهَرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا وَيُنْزِلُ رُوحَ اللَّهِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَصَلِّيْ خَلْفَهُ؛ (همو: ۳۴۵)

ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: سنت های انبیا با غیبت هایی که بر آنان واقع شده است همه در قائم ما اهل بیت موبه مو و طابق النعل بالنعل پدیدار می گردد. ابوبصیر گوید: گفتم: ای پسر رسول خدا، قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: ای ابوبصیر، او پنجمین از فرزندان پسر موسی است. او فرزند بانوی کنیزان است و غیبتی کند که باطل جویان در آن شک کنند، سپس خدای تعالی او را آشکار کند و بر دست او شرق و غرب عالم را بگشاید و روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و در زمین بقعه ای نباشد که غیر خدای تعالی در آن پرستش شود و همه دین از آن خدای تعالی گردد، گرچه مشرکان را ناخوش آید.

بنابراین در پاسخ باید گفت:

یکم. طرف داران احمد حسن روایات مشابه را \_ که در کتاب‌های معتبری همچون *کافی* وجود دارد \_ کنار زده‌اند و با وجود این که این مجموعه یک خانواده حدیثی هستند و برای فهم آن‌ها باید تمام مجموعه را لحاظ کرد. برای فریب افکار عمومی تنها به یک روایت که مضمونی شاذ دارد، آن هم روایتی از یک منبع نه‌چندان مهم استناد کرده‌اند. در صورتی که اگر صداقت را رعایت می‌کردند و مجموعه روایات را نقل می‌کردند با توجه به روایات متعدد و صریحی که در منابع معتبر وجود دارد روشن می‌شد که مقصود از هفتمین فرزند از نسل امام علی علیه السلام همان هفتمین نفر از امامان دوازده‌گانه است؛ یعنی همان چیزی که در روایات متعدد دیگری به صراحت آمده است، با این توضیح که اساساً معنای این روایت آن چیزی نیست که طرف‌داران احمد حسن ادعا کرده‌اند؛ چرا که «من ولدک» توصیف‌کننده حالتی در «السابع» نیست، بلکه حال یا وصف‌الخامس است؛ یعنی پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام که آن پنجمین فرزند از فرزندان توست ای علی! علامه مجلسی در این باره چنین می‌نویسد:

از فرزندان هفتمین یعنی از فرزندان هفتمین امام نه هفتمین فرزندان و «من ولدک» حال یا صفت خامس است.<sup>۲</sup> (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۱۰۹)

این احتمال حتی اگر خلاف ظاهر باشد احتمالی است که بر اساس روایات پیشین و با توجه به خانواده حدیثی یادشده باید آن را بر احتمالات دیگر ترجیح داد. دوم. این ادعا که این روایت درصدد اشاره به امام پس از امام مهدی عج و غیبت اوست با ذیل روایت همخوان نیست. متن کامل حدیث بدین قرار است:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ 7 سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَأَعَذَّبَنَّ كُلَّ رَعِيَةٍ دَانَتْ بِطَاعَةِ إِمَامٍ لَيْسَ مِنِّي وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَةُ فِي نَفْسِهَا بَرَّةً وَكَأَنَّهَا كَلَّتْ رَعِيَةُ دَانَتْ بِإِمَامٍ عَادِلٍ مِنِّي وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَةُ فِي نَفْسِهَا غَيْرَ بَرَّةً وَكَأَنَّهَا تَقِيَةٌ. ثُمَّ قَالَ لِي: يَا عَلِيُّ! أَنْتَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي حَرْبُكَ حَرْبِي وَسَلْمُكَ سَلْمِي وَأَنْتَ أَبُو سِبْطَى وَزَوْجُ ابْنَتِي مِنْ ذُرِّيَّتِكَ الْأَيْمَةُ الْمُطَهَّرُونَ فَأَنَا سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَأَنَا وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَكَوْلَانَا لَمْ يَخْلُقِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ وَكَأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ وَكَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ. قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَنَحْنُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. فَقَالَ: يَا عَلِيُّ!

<sup>۲</sup>. بیان: من ولد السابع أي سابع الأئمة لا سابع الأولاد و قوله «من ولدک» حال أو صفة للخامس.

نَحْنُ خَيْرٌ خَلِيقَةَ اللَّهِ عَلَى بَسِيطِ الْأَرْضِ وَ خَيْرٌ [مِنَ] الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ كَيْفَ لَا نَكُونُ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ قَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ تَوْحِيدِهِ فَبِنَا عَرَفُوا اللَّهَ وَ بِنَا عَبَدُوا اللَّهَ وَ بِنَا اهْتَدَوْا السَّبِيلَ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ يَا عَلِيُّ! أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَزِيرِي فَإِذَا مِتُّ ظَهَرْتَ لَكَ ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ وَ سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ صَمَاءٌ صَيَلَمُ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ وَ لِيَجَهَّ وَ بَطَانَةٌ وَ ذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ شِيعَتِكَ الْخَامِسَ مِنَ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِكَ يَخْزَنُ لِفَقْدِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ فَكُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مُؤْمِنَةً مُتَأَسِّفَةً مُتَلَهِّفَةً حَيْرَانَةً عِنْدَ فَقْدِهِ. ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِيحِي وَ شَبِيهِ وَ شَبِيهِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ جُبُوبُ النُّورِ أَوْ قَالَ جَلَابِيبُ النُّورِ يَتَوَقَّدُ مِنْ شُعَاعِ الْقُدْسِ كَأَنِّي بِهِمْ آيسُ مَنْ كَانُوا ثُمَّ تُوْدِي بِنِدَاءٍ يَسْمَعُهُ مِنَ الْبُعْدِ كَمَا يَسْمَعُهُ مِنَ الْقُرْبِ يَكُونُ رَحْمَةً عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ عَذَابًا عَلَى الْمُنَافِقِينَ قُلْتُ وَ مَا ذَلِكَ النَّدَاءُ؟ قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَصْوَاتٍ فِي رَجَبٍ أَوْلَاهَا: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الثَّانِي: أَرْفَتِ الْأَرْفَةُ، وَ الثَّلَاثُ: تَرُونَ بَدْرِيَا بَارِزًا مَعَ قَرْنِ الشَّمْسِ يَنَادِي أَلَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ فُلَانًا بَنَ فُلَانٍ حَتَّى يَنْسِبُهُ إِلَيَّ عَلَى فِيهِ هَلَاكُ الظَّالِمِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْتِي الْفَرَجُ وَ يَشْفِي اللَّهَ صُدُورَهُمْ وَ يَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَكُمْ يَكُونُ بَعْدِي مِنَ الْأَائِمَّةِ؟ قَالَ: بَعْدَ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ وَ الثَّاسِعُ قَائِمُهُمْ؛ (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۱۵۶ - ۱۵۹)

امیر المؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: ای علی، تو از من و من از توأم. تو برادر و وزیر منی. چون من رحلت کنم در سینه‌های قومی کینه‌هایی نسبت به تو پدید می‌آید، و به زودی بعد از من آشوبی سخت به وقوع می‌پیوندد که دامن همه را خواهد گرفت و این به وقت فقدان پنجمین امام از اولاد امام هفتم از نسل تو خواهد بود و اهل زمین و آسمان در فقدانش محزون گردند. در آن هنگام چه بسیار مرد و زن مؤمنی که متأسف و دردمند و حیران می‌باشند! آن‌گاه حضرت سر مبارک به زیر افکند و لحظه‌ای بعد سر برداشت و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که هم‌نام و شبیه من و موسی بن عمران است. او لباسی از نور می‌پوشد که با شعاع قدس می‌درخشد. بر آن‌ها که در غیبت او بی‌قرارند تأسف دارم که صدایی را از دور می‌شنوند که برای مؤمنان رحمت و برای منافقین عذاب است. امیر المؤمنین فرمود: عرض کردم ای رسول خدا، آن صدا چیست؟ فرمود: سه صدا در ماه رجب شنیده می‌شود: صدای نخست ألا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَ صدای دوم: أَرْفَتِ الْأَرْفَةُ یعنی قیامت نزدیک گردید! و صدای سوم به طور آشکار شخصی را نزدیک خورشید می‌بینند که می‌گوید: ای اهل عالم آگاه باشید! خداوند فلان، فرزند فلان \_ تا اینکه نسب او را به علی علیه السلام می‌رساند \_ را برانگیخت، و روز مرگ

ستمگران فرارسید! در آن وقت فرج می‌رسد و خداوند دل‌های دوستانش را شاد می‌گرداند و عقده‌های دلشان را برطرف می‌سازد.

عرض کردم: ای رسول خدا، بعد از من چند امام خواهد آمد؟ فرمود: بعد از حسین، نه امام می‌آید و نهمین قائم آن‌هاست.

چنان‌که ملاحظه می‌شود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در انتهای روایت در پاسخ این پرسش امیرالمؤمنین علیه السلام که پس از من چند امام هستند، می‌فرماید: بعد از امام حسین علیه السلام نه نفر امام خواهند بود. روشن است که اگر فرزند امام مهدی عجل نیز پس از ایشان امام باشند \_ آن‌چنان که احمد حسن مدعی است \_ پاسخ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ناتمام خواهد بود و البته در این جا ادعای این‌که آن حضرت درصدد بیان امامان دوازده گانه بوده‌اند و نه دیگر امامان، پذیرفته نیست؛ چرا که بر اساس ادعای احمد حسن، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در صدر روایت و با بیان جمله «و ذلك عند فقدان شيعتك الخامس من السابع من ولدك» درصدد اشاره به امام پس از امام مهدی عجل بوده‌اند.

سوم. اگر ظاهر این روایت را بپذیریم، باز بر احمد حسن انطباق نمی‌یابد؛ زیرا او پنجمین فرزند از هفتمین فرزند امام علی علیه السلام نیست؛ چرا که پنجمین فرزند، ظهور در فرزندهای بی‌واسطه دارد. بنابراین مقصود این روایت فرزند بی‌واسطه امام مهدی عجل است، در حالی که احمد به ادعای خودش دهمین از هفتمین است.

### استناد به نسخه‌بدل‌های ثابت نشده

دیگر از شیوه‌های فریب کارانه طرف‌داران احمد حسن این است که برای اثبات ادعای بزرگ خود \_ که به دلیل بزرگ بودن آن نیازمند دلایل قطعی و تشکیک‌ناپذیر است \_ به روایاتی استناد می‌کنند که در نسخه‌های گوناگون به صورت‌های متفاوتی نقل شده است. این شیوه استدلال هم از این جهت باطل است که با وجود نقل‌های متفاوت روایت قابلیت استدلال نخواهد داشت و هم خود دلیلی بر فریب کارانه بودن این نوع استدلال است؛ زیرا با وجود نقل‌های متفاوت اکتفا به ذکر نقلی که بر مدعا دلالت دارد و سرپوش گذاشتن بر نقل دیگر به نوعی فریب مخاطب عمومی است که از حقیقت ماجرا آگاهی ندارد. می‌نویسند:

عن الأصبح بن نباتة قال: أتيت أمير المؤمنين عليه السلام فوجدته متفكراً ينكت في الأرض، فقلت: يا أمير المؤمنين! مالي أراك متفكراً تنكت في الأرض، أرغبه منك فيها؟ فقال: لا والله ما رغبت فيها ولا في الدنيا يوماً قط ولكني فكرت في مولود يكون من ظهر الحادي عشر من ولدِي، هو المهدي

الذی یملاً الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً، تكون له غيبةٌ وحيرةٌ، يضل فيها أقوام ويهتدى فيها آخرون. فقلت: يا أمير المؤمنين! وكم تكون الحيرة والغيبة؟ قال: ستة أيام أو ستة أشهر أو ست سنين. فقلت: وإن هذا لكائن؟ فقال: نعم كما أنه مخلوق وأنا لك بهذا الامر يا أصبغ أولئك خيار هذه الأمة مع خيار أبرار هذه العترة؛

اصبغ بن نباته می گوید: خدمت امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شدم. دیدم آن حضرت در اندیشه فرو رفته و با عصایی که در دست داشت بر زمین می کوفت. عرض کردم: ای امیر مؤمنان، چه شده که شما را غرق در اندیشه می بینم و به زمین می کوبی؟ آیا میل و رغبتی در آن پیدا نموده‌ای؟ فرمود: نه، به خدا سوگند هرگز در دنیا رغبت نداشته‌ام، ولی درباره فرزندى اندیشه می کنم که از پشت یازدهمین فرزندان من است و او مهدی است، و زمین را از عدل و داد پر کند چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. برای او حیرت و غیبتی است که در آن جمعی گمراه شوند و گروهی در آن راهنمایی شوند. عرض کردم: ای امیر مؤمنان، این حیرت و این غیبت چه مقدار باشد؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال. عرض کردم: آیا این چنین خواهد شد؟ فرمود: آری هم چنان که او خلق شده است. و تو کجا و علم به آن کجا؟ ای اصبغ، اینان برگزیدگان این امتند که با نیکان این امت باشند.

احمد حسن درباره این روایت چنین نوشته است: «و این گوهری است از دریای دانش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب که مرا در آن یاد کرده است ... یازدهمین فرزند از فرزندان امیر المؤمنین، امام مهدی است و آن که از پشت اوست، همان مهدی اول از مهدی‌های دوازده گانه است و او وصی و فرستاده امام مهدی عج است. (احمد الحسن، ۱۴۳۱: ۵۸)»

در حالی که این روایت در برخی از نسخه‌های کافی (کلینی، ۱۳۶۳: ۳۳۸)، و نیز در کمال الدین (صدوق، ۱۴۰۵: ۲۸۹)، الغیبه نعمانی (۱۴۲۲: ۶۹)، کفایه الاثر (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۲۲۰)، اعلام الوری (طبرسی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۲۲۸) و بحار الانوار (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۱۱۸) «من ظهري الحادي عشر من ولدي» است. ترجمه حدیث طبق این نقل چنین است: «... من درباره مولودی که از پشت من است فکر می کردم که یازدهمین فرزندان من است...» بر اساس این نقل، مقصود امام علی علیه السلام از «الحادی عشر من ولدی» امام مهدی عج است، نه فرزند آن حضرت؛ چرا که یازدهمین فرزند امام علی علیه السلام امام زمان عج است و در این صورت این روایت به هیچ عنوان بر امثال احمد حسن انطباق نمی یابد.

نخستین کتابی که «من ظهر الحادی عشر من ولدی» آورده، کتاب *هدایه الکبری* است که کتابی بسیار ضعیف به شمار می‌رود و نوشته یکی از غالیان منحرف است. در برخی از نسخه‌های کتاب شریف *کافی* نیز به همین صورت نقل شده است. همین نقل در *اثبات الوصیه* (مسعودی، ۱۴۲۴: ۲۶۶) نیز آمده، ولی سند آن نقل نشده است. در کتاب *الاختصاص* منسوب به شیخ مفید (۱۴۱۴: ۲۱۰)، *الغیبه* شیخ طوسی (۱۴۱۱\_ الف: ۱۶۵) و *دلائل الامامه* (طبری، ۱۴۱۳: ۵۲۹) نیز عبارت «من ظهر الحادی عشر» وجود دارد.

روشن است که استدلال به کتاب‌های *هدایه الکبری*، *اختصاص* و *دلائل الامامه* مقبول نیست؛ زیرا نویسنده کتاب نخست، فاسد العقیده است؛ نویسنده دو کتاب بعدی معلوم نیست و یکی منسوب به شیخ مفید و دیگری منسوب به طبری است. چنان که استدلال به *کافی* به دلیل تفاوت نسخه‌های آن پذیرفتنی نیست. استدلال *اثبات الوصیه* نیز معتبر نیست؛ زیرا نقلی بی‌سند است. استدلال به کتاب *الغیبه* شیخ طوسی نیز باطل است؛ زیرا منبعی متاخر به شمار می‌رود و کتاب‌های کهن‌تر مانند *الغیبه* نعمانی و *کمال الدین* این نقل را ندارند.

ثانیاً، اگر بتوانیم یک نقل را بر نقل دیگری ترجیح دهیم، دست کم این دو نقل در یک اندازه از ارزش هستند. بنابراین به هیچ کدام نمی‌توان استدلال کرد و با این حساب این روایت نمی‌تواند چیزی را به نفع طرف داران احمد حسن اثبات کند.

ثالثاً، احمد حسن یازدهمین فرزند از نسل امام علی علیه السلام نیست؛ زیرا او خود را با چهار واسطه، نوه امام مهدی عج می‌داند. بنابراین یازدهمین فرزند از نسل امام علی علیه السلام فرزند بلاواسطه امام مهدی عج یعنی جد احمد حسن خواهد بود.

یکی از طرف داران این فرقه انحرافی برای اثبات صحت عبارت «من ظهر الحادی عشر» خود را به آب و آتش زده و مدعی شده است که نسخه صحیح کتاب شریف *کافی* «من ظهر الحادی عشر» است و حرف «ی» به وسیله نساخ به حدیث افزوده شده است؛ چرا که اولاً در حاشیه *کافی* به این که در برخی نسخ «من ظهري» است اشاره‌ای نشده؛ ثانیاً در شرح ملاصالح مازندرانی نیز «من ظهر» ثبت شده و حرف «ی» در پراکنش قرار داده شده و ثالثاً کسانی که این روایت را از *کافی* نقل کرده‌اند مانند نویسنده *تهذیب المقال* و علامه مجلسی در *مرآت العقول* «من ظهر» نقل کرده‌اند (دیراوی، ۱۴۳۳: ۹۷)، در حالی که علامه مجلسی در *مرآت العقول* تصریح کرده است که در برخی از نسخ «من ظهري» ثبت شده است و با وجود تصریح علامه مجلسی به وجود این عبارت در پاره‌ای از نسخه‌ها، معلوم نیست چگونه نویسنده یادشده توانسته است با قاطعیت مدعی افزوده شدن «ی» توسط نساخ شود. علامه مجلسی در این باره چنین نوشته است:

«من ظهر الحادی عشر» کذا فی اکثر النسخ فالمعنی من ظهر الإمام الحادی عشر «و من ولدی» نعت «مولود» و ربما یقرأ ظهر بالتونین آی وراء، و المراد أنه یولد بعد هذا الدهر، و الحادی عشر مبتداً خیره المهدی، و فی إكمال الدین و غیره و بعض نسخ الكتاب: ظهري، فلا یحتاج إلی تکلف.

(مجلسی، ۱۳۷۰: ج ۴، ۴۳)

پیدا است که تعبیر علامه مجلسی «کثیر من النسخ» نیست، بلکه «اکثر النسخ» است و از این تعبیر استفاده می شود که نسخه هایی که در آن «من ظهري» بوده تعداد درخور توجهی بوده اند؛ زیرا ضد کثیر، قلیل است، ولی ضد اکثر، اقل است که مفهومی اضافی دارد؛ یعنی در قیاس با نسخه هایی که «من ظهر» بوده نسخه هایی که «من ظهري» است کمترند.

نویسنده یاد شده در ادامه مدعی شده است در برخی از چاپ های *کمال الدین* «من ظهر» است و در برخی دیگر «من ظهري» و از آن جا که میرزا محمد تقی اصفهانی در *مکیال المکارم* این روایت را به صورت «من ظهر» از *کمال الدین* نقل کرده، روشن می شود «ی» در چاپ های جدید به حدیث افزوده شده و این استدلال به غایت خنده دار است؛ چرا که وقتی که علامه مجلسی به عنوان یک نسخه شناس کار کشته تصریح می کند که در *کمال الدین* و غیر آن «من ظهري» است (عبارت علامه در سطور پیشین ذکر شد) چگونه می توان به استناد *مکیال المکارم* که نویسنده آن حدود پنجاه سال پیش به رحمت الهی رفته اند، چیزی را ثابت کرد؟ از این مضحک تر، این است که نویسنده یاد شده وقتی می خواهد از چاپ های مختلف *کمال الدین* که در آن «من ظهر الحادی عشر» ذکر شده آمار ارائه دهد، به سه چاپ اشاره می کند: اول، نسخه ای که توسط انتشارات دار ذوی القربی چاپ شده؛ دوم، نسخه ای که توسط انتشارات طلیعه نور در سال ۱۴۲۵ و در چاپ اول منتشر شده، و سوم، نسخه ای که توسط همین ناشر در سال ۱۴۲۹ و در چاپ دوم منتشر شده است (دیراوی، ۱۴۳۳: ۹۷). این گونه آمار دادن بسیار جالب است؛ زیرا نویسنده، دو چاپ از یک نسخه توسط یک ناشر را دو مدرک متفاوت محسوب کرده است و لابد اگر همین انتشارات کتاب *کمال الدین* را صدبار تجدید چاپ می کرد، به نظر نویسنده، به دلیل وجود صد نسخه از *کمال الدین* که در آن «من ظهر» وجود دارد اثبات می شد حرف «ی» به سایر نسخه ها افزوده شده است.

نویسنده یاد شده به رغم این که در کتاب *الغیبه نعمانی* «من ظهري» ثبت شده، کوشیده است اثبات کند که در نسخه اصلی این کتاب هم «من ظهر» بوده است. استدلال او بر مدعایش این است که چون ثابت شد در *کافی* «من ظهر» بوده و از آن جا که نعمانی هم این روایت را از کلینی نقل کرده، بنابراین در *الغیبه نعمانی* هم «من

ظهر» بوده است (همو: ۹۸). در پاسخ این ادعا باید گفت چنان که گذشت، بر اساس گزارش علامه مجلسی، برخی از نسخه‌های **کافی** «من» ظهري است. بنابراین نمی‌توان قاطعانه ادعا کرد نسخه صحیح **کافی** «من ظهري» بوده است. در نتیجه نمی‌توان با قاطعیت مدعی افزوده شدن «ی» به روایت کتاب نعمانی شد، بلکه از قضا وجود تعبیر «من ظهري» در **الغیبه** نعمانی، خود قرینه است بر این که آن نسخه‌ای از **کافی** که «من ظهري» دارد صحیح‌تر است.

نمونه دیگر این که می‌نویسند: در کتاب **فقه الرضا**، از امام رضا علیه السلام این دعا روایت شده است:

اللهم صل عليه و على آله من آل طه و يس، و اخصص وليك، و وصى نبيك، و أخا رسولك، و وزيره، و ولي عهده، إمام المتقين، و خاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد صلى الله عليه و آله، و ابنته البتول، و على سیدی شباب أهل الجنة من الأولين و الآخرين، و على الأئمة الراشدين المهديين السالفين الماضين، و على النقباء الأتقياء البررة الأئمة الفاضلين الباقين، و على بقيتك فى أرضك، القائم بالحق فى اليوم الموعود، و على الفاضلين المهديين الأئمة الخزنة.

و این دعا بر وجود مهدی‌هایی پس از امام مهدی دلالت دارد.

در حالی که اولاً این عبارت در نسخه کتاب **فقه الرضا** که نزد علامه مجلسی بوده وجود نداشته است. متن **بحار الأنوار** بدین شرح است:

اللهم صل عليه و على آل طه و يس و اخصص وليك و وصى نبيك و أخا رسولك و وزيره، و ولي عهدك إمام المتقين، و خاتم الوصيين لخاتم النبيين محمد بالصلاة عليه و على ابنته البتول، و على سیدی شباب اهل الجنة من الأولين و الآخرين، و على الأئمة الراشدين المهديين، و على النقباء الأتقياء البررة الفاضلين المهديين الامناء الخزنة، و على خواص ملائكتك جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل و عزرائيل و الصافين و الحافين و الكروبيين و المسبحين و جميع ملائكتك فى سمواتك و أرضك أكتعين.

روشن است که با وجود چنین تفاوت نقل‌هایی اصل وجود عبارت مورد نظر مشکوک خواهد شد و در نتیجه مسئله‌ای اعتقادی آن هم مسئله‌ای همچون امامت و مهدویت را نمی‌توان به استناد آن اثبات کرد.

ثانیاً در اصل انتساب این کتاب به امام رضا علیه السلام تردید وجود دارد.

امام خمینی؛ در این باره چنین می‌نویسد:



و امثال این عبارت از کتاب **فقه الرضا** گواه بر این است که این کتاب تصنیف یکی از علماست نه

این که کتاب سرورمان ابالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام باشد. (خمینی، بی تا: ج ۱، ۳۰۰)

آیت الله گلپایگانی نیز چنین نوشته است:

روایت **فقه الرضا** قابل اعتماد نیست؛ چرا که هم چنان که بارها تذکر داده شد، استناد این کتاب به

سرورمان امام رضا علیه السلام معلوم نیست. (مقدس، بی تا: ج ۱، ۱۱۲)

ثالثاً بر فرض که ما نسخه موجود **فقه الرضا** را معیار قرار دهیم دلیلی وجود ندارد که مهدی‌های پس از امام مهدی عج اوصیای آن حضرت باشند. ممکن است طبق فرمایش امام صادق علیه السلام آنان گروهی از شیعیان باشند که مردم را به اهل بیت دعوت می‌کنند.

عن ابي بصير قال: قلت للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: يا ابن رسول الله! اني سمعت من أبيك

عليه السلام أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر مهدياً فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: إثنا

عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى موالاتنا و معرفة حقنا. (صدوق، ۱۴۰۵: ۳۵۸)

ابوبصير گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، من از پدر شما شنیدم که می‌فرمود: پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود. امام صادق علیه السلام فرمود: دوازده مهدی گفته است، نه دوازده امام؛ آن‌ها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و معرفت حق ما می‌خوانند.

### استناد به خبر واحد سنی و ادعای تواتر آن در احادیث شیعی

شگرد دیگر طرف داران احمد حسن برای فریب دادن مخاطبان خود، ارائه آمار چندده حدیث از کتاب‌های شیعه است، به گونه‌ای که مخاطب گمان کند ادعای آن‌ها پشتوانه‌ای بسیار قوی از روایات شیعه را دارد؛ در حالی که با رندی کامل برای اثبات مدعای خود دست به دامان منابع اهل سنت شده و با تک‌روایتی سنی می‌خواهند ادعای مهم خود را ثابت کنند.

به عنوان نمونه، طرف داران احمد حسن در بحث پرچم‌های سیاه برای این که به خواننده القا کنند که روایات مورد استنادشان خدشه‌ناپذیر است، ابتدا مدعی تواتر روایات پرچم‌های سیاه می‌شوند و پس از ارائه فهرستی بلندبالا از این روایات، دغل کارانه به مخاطب القا می‌کنند که محتوای مورد ادعای آنان نیز تواتر دارد.

می‌نویسند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّايَاتِ السُّودَ قَدْ جَاءَتْ مِنْ قَبْلِ خُرَّاسَانَ فَاتُّوْهَا فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ؛ (ابن حنبل، بی تا: ج ۵، ۲۷۷)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که دیدید پرچم‌های سیاه از طرف خراسان خارج شدند خود را به آن‌ها برسانید، چون که مهدی خلیفه خدا در میان آن‌هاست.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَفْتَتِلُ عِنْدَ كَنْزِكُمْ ثَلَاثَةٌ كُلُّهُمْ ابْنُ خَلِيفَةٍ، ثُمَّ لَا يَصِيرُ إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تَطْلُعُ الرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فَيَقْتُلُونَكُمْ قَتْلًا لَمْ يُقْتَلْهُ قَوْمٌ. ثُمَّ ذَكَرَ شَيْئًا. فَقَالَ: إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَبَايَعُوهُ وَكُونُوا حُبُورًا عَلَى الثَّلَجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ. (حاکم نیشابوری، بی تا: ج ۴، ۴۶۳ - ۴۶۴)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزد گنج شما سه تن کشته می‌شوند که همه فرزندان خلیفه هستند و بعد از آن‌ها آن منصب به هیچ‌یک آنان نمی‌رسد، تا آن‌گاه که پرچم‌های سیاه از سمت مشرق پدید آید و شما را طوری به قتل رسانند که هیچ قومی را بدان وضع نکشته باشند. سپس راوی چیزی گفت که من حفظ نکردم. آن‌گاه فرمود: چون او را ببینید با وی بیعت کنید هر چند به رفتن از روی برف باشد؛ چه وی مهدی خلیفه خداست.

طرف داران احمد حسن چنین استدلال می‌کنند که بر اساس روایات متواتر، پرچم‌های سیاه پیش از ظهور امام مهدی عج برافراشته خواهد شد و از آن‌جا که روایات یادشده بر حضور مهدی عج در میان پرچم‌های سیاه دلالت دارد پس آن مهدی‌ای که در میان پرچم‌های سیاه است غیر از امام مهدی عج معهود است. بنابراین پیش از ظهور امام مهدی عج مهدی دیگری خواهد بود و به اعتقاد احمد حسن وی هموست.

در حالی که حدیث دوم دلالت ندارد که مهدی در پرچم‌های سیاه است و ضمیر «رایتموه» و «بایعوه» به «رایات» بر نمی‌گردد؛ زیرا اولاً رایات مؤنث است و اگر مرجع ضمیر رایات بود، باید از واژه «رایتموها» و «بایعوها» استفاده می‌شد. ثانیاً تعبیر روایت «فإن فيها خلیفه الله» نیست تا بگوییم مهدی در پرچم‌های سیاه است، بلکه تعبیر روایت «فإنه خلیفه الله» است. بنابراین مرجع ضمیر «فإنه» شخصی است که در ادامه روایت از آن سخن گفته شده و راوی آن را نقل نکرده است (ثم ذکر شیئاً). بنابراین مقصود روایت دوم نمی‌تواند مستند احمد حسن باشد.

از این رو، تنها یک روایت بر حضور مهدی در پرچم‌های سیاه دلالت دارد و احمد حسن در این زمینه یک روایت بیشتر در اختیار ندارد؛ آن هم روایتی از اهل سنت که برای ما و احمد حسن که خود را یک شیعه

می‌داند، فاقد حجیت است. البته ظاهراً کفگیر او آن قدر به ته دیگ خورده که چاره‌ای جز دست و پا کردن دلیل از لابه‌لای کتاب‌های اهل سنت نداشته است.

گفتنی است ترفند دیگر طرف داران احمد حسن برای فریب افرادی که اطلاع کمی از کتب حدیثی دارند، این است که وقتی می‌خواهند برای دو روایت نخست منبع ذکر کنند به منابع شیعه همچون *الملاحم و الفتن* سید بن طاووس و *کشف الغمّه* که این روایات را به نقل از منابع سنی نقل کرده‌اند آدرس می‌دهند تا به مخاطب چنین القا کنند که این روایات از منابع شیعی است و عالمان شیعی آن را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند، در حالی که گفتیم این روایات از اهل سنت است.

از آن چه گذشت دریافتیم که اگر فرضاً روایات پرچم‌های سیاه را متواتر بدانیم و بپذیریم که آن‌ها مربوط به دوران پیش از ظهورند و ناظر به جریان ابومسلم خراسانی نیستند \_ که هر دو مطلب از سوی برخی از نویسندگان انکار شده است (صدر، ۱۴۲۷؛ صادقی، ۱۳۸۵) \_ آن چه می‌توان درباره‌ی آن ادعای تواتر کرد، اصل خروج پرچم‌های سیاه پیش از ظهور امام مهدی 4 است. اما وجود یک مهدی در میان پرچم‌های سیاه، مستندی جز یک روایت \_ آن هم روایتی سنی \_ ندارد. بنابراین از متواتر بودن روایات پرچم‌های سیاه نمی‌توان چنین استنباط کرد که وجود یک مهدی پیش از ظهور هم متواتر و انکارناشدنی است.

باز می‌نویسند:

اکنون آیه‌ای را ذکر می‌کنیم که در آن به قیام وصی امام مهدی عج پیش از ظهور امام زمان عج اشاره می‌کند:

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أُحْذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا \* سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا؛  
(احزاب: ۶۱-۶۲)

آن‌ها ملعون هستند هر کجا یافت شوند، گرفته و به سختی کشته خواهند شد \* سنت خداوند است که در پیشینیان نیز بوده است و هرگز در سنت خداوند تبدیل و تغییر نخواهی یافت.

سنت خداوند که در پیشینیان نیز بوده و هرگز درستش تغییری نیست. دشمنان خداوند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله توسط مهدی به هلاکت می‌رسند و این مهدی، همان وصی امام مهدی عج است که از خراسان یا مشرق قیام می‌کند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «پس نظر کنید به اهل بیت پیامبران؛ اگر سکوت کردند، سکوت کنید، و اگر از شما یاری خواستند، آن‌ها را یاری کنید. پس خداوند فتنه‌ها را توسط مردی از ما اهل بیت از میان می‌برد. پدرم فدای فرزند

بهترین کنیزان! کسی که به آن‌ها جز شمشیر بی ملاحظه ندهد که به مدت هشت ماه شمشیر بر دوشش است، تا جایی که قریش گویند: اگر از فرزندان فاطمه سلام الله علیها بود به ما رحم می‌کرد. خداوند او را بر بنی‌امیه مسلط می‌کند تا این که آن‌ها را دگرگون و نابود سازد. "آن‌ها ملعون هستند؛ هر کجا یافت شوند، گرفته و به سختی کشته خواهند شد \* سنت خداوند است که در پیشینیان نیز بوده است و هرگز در سنت خداوند تبدیل و تغییر نخواهی یافت." (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۱، ۱۲۱؛ صافی گلپایگانی: ۲۳۸)

طبق این آیه و تفسیر امام علی علیه السلام متوجه می‌شویم آن کسی که فتنه‌ها را از بین می‌برد و بنی‌امیه را نابود می‌سازد و خداوند او را بر آن‌ها مسلط می‌کند، کسی است که شمشیر را هشت ماه بر دوشش حمل می‌کند و با توجه به حدیث بعدی متوجه می‌شویم که این شخص، حضرت صاحب الزمان عج نیستند؛ بلکه فرزند امام مهدی عج هستند که پیش از امام مهدی عج قیام می‌کنند؛ امام علی علیه السلام فرمود: «... و مردی پیش از او (مهدی) از فرزندانش به اهل مشرق خروج می‌کند. او شمشیر را هشت ماه بر دوشش حمل می‌کند.» (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۶۶، باب ۱۳۳)

پس برایمان روشن شد که این شخص، فرزند امام مهدی عج است که پیش از ایشان قیام کرده و به مدت هشت ماه شمشیر را بر دوششان حمل می‌کنند.»

در حالی که متن روایت اخیر که به آن استناد شده بدین صورت است:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْوَانَ، عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: «يَخْرُجُ رَجُلٌ قَبْلَ الْمَهْدِيِّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بِالْمَشْرِقِ، يَحْمِلُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ، يَقْتُلُ وَيُمْتَلُ وَيَتَوَجَّهُ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ، فَلَا يَبْلُغُهُ حَتَّى يَمُوتَ.» (مروزی، ۱۴۱۴: ۱۹۸)

... علی علیه السلام می‌فرماید: و مردی از اهل بیت آن حضرت به اهل شرق خروج کرده در مدت هشت ماه شمشیر را بر دوش خود گرفته می‌کشد و انتقام می‌کشد و متوجه بیت المقدس می‌شود و پیش از این که به بیت المقدس برسد می‌میرد.

استدلال به این روایت از زوایای مختلفی قابل نقد است:

۱. این روایت مرسل و از کتاب *فتن ابن حماد* است. وی نویسنده‌ای سنی مذهب است و کتاب او حتی از نظر اهل سنت نیز معتبر نیست. بنابراین طرف داران احمد حسن اعتقاد به وجود یک مهدی پیش از امام مهدی را از

روایات اهل سنت اخذ کرده‌اند و البته \_ چنان که گذشت \_ آنان برای این که این واقعیت از دید مخاطب مخفی بماند، این روایت را نه از منبع اصلی، که از کتاب سید بن طاووس نقل کرده‌اند، در حالی که با مراجعه به کتاب یادشده معلوم می‌شود سید بن طاووس آن را از **فتن ابن حماد** آورده است.

۲. با توجه به متن روایت معلوم می‌شود که طرف‌داران احمد حسن آن را تحریف کرده‌اند؛ چرا که تعبیر روایت «رجل من اهل بیه» است، در حالی که آنان این عبارت را به این صورت ترجمه کرده‌اند: «مردی از فرزندان»، با این که مردی از اهل بیت اعم از فرزند است، چنان که امام علی علیه السلام از اهل بیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی فرزند آن حضرت نیست. این تحریف برای این بوده است که این حدیث با ادعای احمد حسن که خود را فرزند امام مهدی می‌داند هماهنگ شود.

۳. بر اساس فرمایش امام در ادامه همین روایت، مردی که پیش از ظهور امام مهدی هشت ماه شمشیر بر دوش می‌گذارد، به سمت بیت المقدس حرکت کرده و پیش از رسیدن به آن جا می‌میرد، در حالی که احمد حسن مدعی است می‌خواهد پس از پایان یافتن حیات امام مهدی زنده بماند و جان‌ش آن حضرت شود؛ اما طرف‌داران احمد حسن این بخش از روایت را بیان نکرده‌اند تا مخاطب به کلاهی که می‌خواهند بر سرش بگذارند پی نبرد.

۴. ابن طاووس \_ که طرف‌داران احمد حسن روایت را از کتاب او آدرس داده‌اند \_ در ادامه این روایت می‌نویسد: «من روایت را به همین صورت دیدم، اما در آن اشکال وجود دارد (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۱۳۹)». بنابراین حتی سید بن طاووس نیز این حدیث را خالی از اشکال نمی‌دانسته است. با این حال، روشن نیست طرف‌داران احمد حسن چگونه می‌خواهند یک مسئله اعتقادی \_ آن هم مسئله‌ای همچون امامت و مهدویت \_ را بر این پایه متزلزل بنا نهند.

### **برداشت‌های سطحی از روایات**

بخشی از استدلال‌های طرف‌داران احمد حسن مبتنی بر برداشت‌های سطحی از روایات است؛ برداشت‌ها مبتنی بر نگاه عامیانه، یک‌سونگرانه و بدون توجه به مجموعه فرمایشات پیشوایان معصوم :: می‌نویسند:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الله أجل وأكرم وأعظم من أن يترك الأرض بلا إمام عادل. قال: قلت له: جعلت فداك! فأخبرني بما استريح إليه. قال: يا أبا محمد! ليس يري أمه محمد عليه السلام فرجاً أبداً ما دام لولد بني فلان ملك حتى ينقرض ملكهم، فإذا انقرض ملكهم أتاح الله لأمه محمد

رجلاً منا أهل البيت، يشير بالتقى ويعمل بالهدى ولا يأخذ في حكمه الرشى، والله انى لا عرفه باسمه  
و اسم أبيه، ثم يأتينا الغليظ القصره ذو الخال والشامتین، القائم العادل الحافظ لما استودع يملأها  
قسطاً وعدلاً كما ملأها الفجار جوراً و ظلماً؛ (ابن طاووس، ۱۴۱۴: ج ۳، ۱۱۶ - ۱۱۷)

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بزرگ تر و مکرم تر و اعظم از این است که زمین را بدون امام  
عادل بگذارد. ابوبصیر گفت: قربانت گردم! چیزی به من اطلاع دهید که موجب آرامش خاطر  
باشد. فرمود: ای ابومحمد، مادام که بنی عباس بر اریکه سلطنت تکیه زده اند، امت محمد علیه السلام  
فرج و راحتی ندارند. وقتی که دولت آن ها منقرض گردید، خداوند مردی را که از دودمان ماست  
و برای امت محمد علیه السلام نگاه داشته، ظاهر گرداند تا دستور تقوا دهد و به هدایت رفتار کند و  
در حکمش رشوه نگیرد. به خدا قسم من او را به اسم خود و پدرش می شناسم. آن گاه مردی که  
گردنی قوی دارد و دارای دو خال سیاه است به سوی ما خواهد آمد. او قائم عادل و حافظ امانت  
الهی است؛ او زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که فاجران آن را پر از ظلم و ستم کرده  
باشند.

طرف داران احمد حسن مدعی هستند تعبیر «اهل البيت» در این روایت دلالت بر این دارد که شخصیت مورد  
نظر امام صادق علیه السلام، امام است؛ چرا که در اصطلاح روایات، واژه اهل البيت مخصوص امامان معصوم  
است. از این رو طبق مفاد این روایت، پیش از ظهور امام مهدی عج امامی از اهل بیت وجود خواهد داشت.  
در حالی که این که واژه اهل البيت اصطلاح خاصی است که شامل تمام خاندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله  
علیه و آله نمی شود و مخصوص امام علی علیه السلام و حضرت زهرا سلام الله علیها و امامان از نسل آنان است،  
مطلب درستی است که در آن تردیدی وجود ندارد. لیکن از این نکته نیز نباید غفلت کرد که پیشوایان معصوم  
خود تصریح کرده اند که این واژه \_ هنگامی که در معنای اصطلاحی اش به کار می رود \_ منحصر در چهارده  
معصوم است و کس دیگری را شامل نمی شود. به عنوان نمونه از امام علی علیه السلام در این باره چنین روایت  
شده است:

... ثم قال: علی صلوات الله علیه لأبی الدرداء وأبی هریره، ومن حوله: یا أيها الناس، أتعلمون أن الله  
تبارک وتعالی أنزل فی کتابه: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً  
فجمعنی رسول الله صلی الله علیه و آله وفاطمه وحسناً وحسیناً فی کساء واحد، ثم قال: اللهم هؤلاء  
أحبتی وعترتی وثقلی وخاصتی وأهل بیتی فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. فقالت أم سلمة:

وَأَنَا؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَهَا: وَأَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّمَا أَنْزَلْتِ فِي، وَفِي أُخَى عَلِيٍّ، وَفِي ابْنَتِي فَاطِمَةَ، وَفِي ابْنِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَفِي تِسْعَةٍ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ خَاصَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَعْنَى أَحَدٍ غَيْرِنَا. فَقَامَ جُلُ النَّاسِ، فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلْمَةَ حَدَّثَتْنا بِذَلِكَ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحَدَّثَتْنا كَمَا حَدَّثَتْنا أُمَّ سَلْمَةَ؛ (نعماني، ١٤٢٢: ٧٧)

چنان که ملاحظه می شود، رسول گرامی اسلام ﷺ تصریح می فرمایند که واژه «اهل بیت» در اصطلاح خاص قرآنی اش \_ که از ویژگی طهارت از ناپاکی ها برخوردارند \_ منحصر در چهارده معصوم است و شامل هیچ شخصیت دیگری نمی شود. این مطلب به وضوح از واژه «أئمة» \_ که از ادوات حصر است \_ استنباط می شود و در ادامه عبارت «لَيْسَ فِيهَا مَعْنَى أَحَدٍ غَيْرِنَا» که به صراحت از مشارکت نداشتن هیچ شخصیت دیگری با اهل بیت در این مقام سخن می گوید راه را بر هر گونه توجیه و طرح احتمالات بی اساس بسته است. از این رو این ادعا که از وجود واژه اهل بیت در حدیث امام صادق علیه السلام می توان چنین برداشت کرد که شخصیت مورد نظر آن حضرت، به رغم این که از چهارده معصوم نیست، امامی معصوم است، پذیرفتنی نیست.

اما دلیل این که بر شخصیت مورد نظر این روایت اهل بیت اطلاق شده، این است که گرچه این واژه یک اصطلاح خاص با بار معنایی ویژه است، اما این اصطلاح، تمام کاربری های این واژه را دربر نمی گیرد، بلکه کاربری اغلب این واژه همان معنای خاص است؛ اما در کلمات اهل بیت گاهی این واژه معنایی عام تر دارد که شامل همه خاندان پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به صورت عام آن می شود و از این رو کسانی که از نسل ائمه هستند ولو خود امام نباشند را نیز شامل می شود. به عنوان نمونه می توان به این روایات اشاره کرد:

عن أبي حمزة الثمالي، قال: كنت جالساً في المسجد الحرام مع أبي جعفر عليه السلام إذ أتاه رجلان من أهل البصرة، فقالا له: يا ابن رسول الله! إنا نريد أن نسألك عن مسألة. فقال لهما: أسألا عما جئتما. قالوا: أخبرنا عن قول الله عز وجل: **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا [مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ] إِلَى آخِرِ الْآيَتِينَ.** قال: نزلت فينا أهل البيت. قال أبو حمزة: فقلت: بأبي أنت و أمي! فمن الظالم لنفسه؟ قال: من استوت حسناته و سيئاته منا أهل البيت فهو ظالم لنفسه. فقلت: من المقتصد منكم؟ قال: العابد لله ربه في الحالين حتى يأتيه اليقين. فقلت: فمن السابق منكم بالخيرات؟ قال: من دعا والله إلى سبيل ربه، و أمر بالمعروف، و نهى عن المنكر، و لم يكن للمضلين عضداً، و لا للخائنين خصيماً، و لم يرض بحكم الفاسقين إلّا من خاف على نفسه و دينه و لم يجد أعواناً؛ (صدوق، ١٣٧٩: ١٠٥)

ابوحمره ثمالی گوید: در مسجدالحرام خدمت امام باقر علیه السلام نشستیم بودم که دو تن از مردم بصره به محضرش شرفیاب شدند و عرض کردند: ای فرزند پیامبر خدا، قصد داریم مسئله‌ای از شما پرسیم. فرمود: مانعی ندارد. گفتند: ما را از تفسیر فرموده خدا: **ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُدْنِ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ** تا آخر دو آیه، آگاه فرما! فرمود: در شأن ما خاندان نبوت نازل گردیده است. ثمالی گوید: عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! بنابراین ستمکار به خود از شما چه کسی است؟ فرمود: شخصی از ما خاندان رسالت که نیکی‌ها و بدی‌هایش یکسان باشد به نفس خود ستم نموده [که در عبادت کوتاهی نموده و حسناتش را بر سیئات خود افزون نساخته] باشد. گفتم: «مقتصد» از شما کیست؟ فرمود: شخصی که در تمامی احوال، در توانمندی و فقر (جوانی و پیری) تا آخرین نفس که در چنگال مرگ گرفتار شود عبادت خدا را انجام دهد. عرضه داشتیم: سبقت گیرنده شما در خیرات کیست؟ فرمود: به خدا سوگند او فردی است که مردم را به راه پروردگار خویشتن فرا خوانده و به انجام نیکی‌ها وادار کند، و آنان را از ارتکاب معاصی و بدی‌ها باز دارد، و پشتیبان گمراهان نگردد، و به حکم فاسق‌ها رضا ندهد، مگر آن شخص که از رسیدن زبانی به جان و دینش بترسد، و یاوری پیدا نکند، آن‌گاه از روی تقیه با آنان مدارا نماید.

در این جا ابتدا امام تصریح می‌فرمایند که این آیه درباره اهل بیت نازل شده است و در ادامه به صراحت از وجود هر سه دسته مذکور در آیه و از جمله ستمگر به خود (الظالم لنفسه) در میان اهل بیت سخن می‌گویند و از آن جا که در میان چهارده معصوم ستمگر وجود ندارد، بنابراین مقصود از اهل بیت معنای اصطلاحی آن نیست، بلکه مقصود خاندان پیامبر به شکل عام آن است.

از امام صادق نیز چنین روایت شده است:

**انا اهل البيت لم يزل الله يبعث فينا من يعلم كتابه من اوله إلى آخره؛** (صفار، ۱۴۰۴: ۲۱۴)

در میان ما اهل بیت خداوند همیشه کسی را برمی‌انگیزد که به کتاب خدا از ابتدا تا انتها علم دارد.

روشن است که مقصود امام صادق علیه السلام از واژه اهل البيت در این روایت معنای خاص آن نیست؛ چرا که امام می‌فرمایند: در بین ما اهل بیت کسی هست که دانش همه کتاب خدا نزد اوست. بنابراین کسی که دانش کتاب نزد اوست یکی از اهل بیت است. بنابراین امام صادق علیه السلام در این حدیث از واژه اهل بیت، معنای عام آن را اراده کرده‌اند؛ یعنی خاندان پیامبر و منسوبان به آن حضرت.



حاصل سخن این که به دلیل روایتی که اصطلاح اهل البیت را منحصر در چهارده معصوم کرده است، از اطلاق این واژه بر شخصیت دیگری نمی توان امامت و مهدویت او را اثبات کرد و به قرینه دو روایتی که اخیراً ذکر شد این واژه معنای عامی نیز دارد. بنابراین در حدیث مورد نظر اهل البیت در معنای عامش به کار رفته است. بنابراین از اطلاق این واژه بر کسی که پیش از امام مهدی ظهور می کند تنها منسوب بودن او به خاندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله قابل برداشت است و در نتیجه او یکی از سادات جلیل القدر خواهد بود و از همین روست که سید بن طاووس روایت یادشده را بر خود تطبیق می داده و بر این باور بوده که مقصود از آن مردی از اهل بیت که در این روایت به او اشاره شده، خود وی است (ابن طاووس، ۱۴۱۴: ج ۳، ۱۱۷). این تطبیق درست باشد یا اشتباه، در هر صورت نشان از آن دارد که این عالم بلندمرتبه نیز از واژه اهل بیتی که در این روایت به کار رفته امام معصوم و مهدی فهم نمی کرده است.

باز می نویسند:

قال أمير المؤمنين عليه السلام على منبر الكوفة: ... لا بد من رحى تطحن فإذا قامت على قطبها وثبتت على ساقها بعث الله عليها عبداً عنيفاً خاملاً أصله، يكون النصر معه أصحابه الطويلة شعورهم، أصحاب السبال، سود ثيابهم، أصحاب رايات سود، ويل لمن ناوهم، يقتلونهم هرجاً، والله لكأنى أنظر إليهم وإلى أفعالهم، وما يلقي الفجار منهم والأعراب الجفأة يسلطهم الله عليهم بلا رحمة فيقتلونهم هرجاً على مدينتهم بشاطئ الفرات البرية والبحرية، جزاء بما عملوا وما ربك بظلام للعبيد؛ (نعمانی، ۱۴۲۲: ۲۶۴ - ۲۶۵)

امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر مسجد کوفه فرمود: آسیایی باید به گردش درآید و همین که کاملاً به گردش افتاد و پابرجا شد خداوند بنده‌ای سنگدل و بی‌اصل و نسب را برانگیزد که پیروزی به همراه او باشد. یارانش با موهای دراز و سیل‌های کلفت و جامه‌های سیاه در بر، و پرچم‌های سیاه به دست داشته باشند. وای بر کسی که با آنان ستیزد که بی‌ملاحظه آنان را بکشند! به خدا قسم، گویی آنان را می‌بینم و کارهایشان و آنچه بدکاران و عرب‌های ستمگر از دست آنان می‌بینند در پیش چشم من است. خداوند آنان را که مهری در دلشان نیست بر ایشان مسلط می‌کند و در شهرهای خودشان که در کنار فرات است شهرهای ساحلی و بیابانی، ایشان را بی‌محابا می‌کشند به جزای آنچه که کرده‌اند و پروردگار تو به بندگانش ستم روا ندارد.

به اعتقاد طرف داران احمد حسن، این روایت دلیل بر وجود حجتی از حجت‌های الهی در میان پرچم‌های سیاه است و از آن‌جا که پرچم‌های سیاه پیش از ظهور برافراشته می‌شود، این حجت الهی امام مهدی نیست و در نتیجه روایت مورد نظر دلیلی بر اندیشه وجود مهدی‌هایی غیر از امام مهدی است. آن‌ها این روایت را به این دلیل اثبات کننده وجود حجتی از حجت‌های خدا در میان پرچم‌های سیاه می‌دانند که در آن تعبیر «بعث الله» آمده است و از آن‌جا که خداوند تنها پیامبران و امامان را مبعوث می‌کند، شخصیت مورد نظر امام علی علیه السلام در این روایت نیز باید حجت خداوند باشد.

در حالی که اساساً مبعوث شدن شخصیت مورد نظر این روایت از سوی خداوند نمی‌تواند دلیلی بر مهدی بودن او باشد؛ زیرا بعثت در لغت به معنای برانگیختن است و صرف برانگیختن کسی، دلیل بر پیامبر یا امام بودن او نیست و گویاترین دلیل بر این سخن این است که در آیات و روایات فراوانی ترکیب «بعث الله» و ترکیب‌های مشابه آن در غیر انبیا و اوصیا به کار رفته است. به عنوان نمونه می‌توان به این آیات اشاره کرد:

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِى سَوْءَةَ أَخِيهِ. (مائده: ۳۱)

ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزِينِ أَخَصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا. (كهف: ۱۲)<sup>۳</sup>

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا.

(اسراء: ۵)

در روایات نیز موارد بسیاری وجود دارد که بر اساس آن‌ها خداوند موریانه (صدوق، ۱۳۸۵: ج ۱، ۷۴)، ابر (همو، ۱۴۱۷: ۶۵۴)، پرنده (کلینی، ۱۳۶۳: ج ۵، ۵۳۶)، فرشتگان (همو: ج ۳، ۲۰۳) و... را مبعوث می‌گرداند. بنابراین از آمدن تعبیر «بعث الله» در این روایت، نمی‌توان نتیجه گرفت شخصیت فرستاده شده، مهدی است. بر آن چه گفته شد می‌توان این نکته را افزود که اساساً محتوای روایت، خود نشان‌گر این است که شخصیت مورد نظر امام علی<sup>۷</sup> شخصیت مثبت و برجسته‌ای نیست؛ زیرا در این روایت شخصیت یادشده به عنیف توصیف شده که این واژه به معنای بی‌رحم است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۲، ۱۵۷). ابن‌اثیر در این باره چنین می‌نویسد:

و كل ما فى الرفق من الخير فى العنف من الشر مثله. (ابن‌اثیر، ۱۳۶۴: ج ۳، ۳۰۹)

در نسخه موجود از کتاب *الغیبه* نعمانی در آستان قدس رضوی و کتاب خانه آیت‌الله مرعشی، تعبیر «عنیفاً» وجود دارد، اما در *بحار الانوار* که این روایت را از *الغیبه* نعمانی نقل کرده، به جای «عنیفاً»، «عسفاً» آمده است

۳. این آیه به اصحاب كهف اشاره دارد.

(مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۲۳۲). این واژه نیز به معنای انجام امری بدون اندیشه، تدبر و بصیرت است (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۴، ۳۱۱؛ ابن منظور، ۱۴۰۵: ج ۹، ۲۴۵). روشن است که در هر دو صورت تعبیرات یادشده با مهدی و وصی امام مهدی که معصوم و واجب الاطاعه است \_ به حسب آن چه احمد حسن مدعی است \_ تناسبی ندارد.

### حذف روایات مخالف

بر اساس روایات، یمانی \_ که قیامش از علایم حتمی ظهور است \_ از یمن خروج می کند و حال آن که احمد حسن اهل بصره است و مدعی است از شرق و خراسان قیام خواهد کرد. بنابراین نه اهل یمن است و نه از یمن قیام خواهد کرد و این با روایات اهل بیت: تعارضی آشکار دارد.

طرف داران احمد حسن برای فرار از این رسوایی بزرگ، مدعی شده اند که در روایات از «یمنی بودن» یمانی سخن به میان نیامده است.

می نویسند:

... و إن من علامات خروجه: خروج السفیانی من الشام و خروج الیمانی [من الیمن] و مناد ینادی

من السماء. (صدوق، ۱۴۰۵: ۳۲۸)

آن ها مدعی هستند در این روایت، عبارت «من الیمن» در گروه قرار دارد و نشان می دهد وجود آن در نسخه اصلی *کمال الدین* قطعی نبوده است. بنابراین یمنی بودن یمانی قابل اثبات نیست (وبسایت مرکز ملی پاسخ گویی به سؤالات دینی).

در حالی که طرف داران احمد حسن چنین القا می کنند که روایت یمنی بودن یمانی، تنها همین یک حدیث است؛ در حالی که روایات دیگری نیز وجود دارد و بدون این که مبتلا به مشکل اختلاف نسخه باشند، در آن ها عبارت «من الیمن» وجود دارد. به عنوان نمونه می توان به این روایت اشاره کرد:

محمد بن مسلم الثقفی قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام يقول: القائم منا منصور بالرب، مؤید بالنصر تطوی له الأرض وتظهر له الكنوز، يبلغ سلطانه المشرق والمغرب، ویظهر الله عز وجل به دینه علی الدین کله وکوره المشرکون، فلا یبقی فی الأرض خراب إلا قد عمر، وینزل روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فیصلى خلفه. قال: قلت: یا ابن رسول الله! متى یخرج قائمکم؟ قال: إذا تشبه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال، واکتفى الرجال بالرجال، والنساء بالنساء، وركب ذوات الفروج السروج، و قبلت شهادات الزور، و ردت شهادات العدول، و

استخف الناس بالدماء و ارتكاب الزنا و أكل الربا، و اتقى الأشرار مخافة ألسنتهم، و خروج السفيناني من الشام، و اليماني من اليمن، و خسف بالبيداء، و قتل غلام من آل محمد صلى الله عليه و آله بين الركن و المقام، اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية، و جاءت صبيحة من السماء بأن الحق فيه و في شيعته، فعند ذلك خروج قائمنا. (صدوق، ۱۴۰۵: ۳۳۱)

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: قائم ما منصور به رعب است و مؤید به نصر؛ زمین برای او درنور دیده شود و گنج های خود را ظاهر سازد، و سلطنتش شرق و غرب عالم را فرا گیرد و خدای تعالی به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره گرداند، گرچه مشرکان را ناخوش آید. و در زمین ویرانه ای نماند جز آن که آباد گردد و روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد. راوی گوید: گفتم: ای پسر رسول خدا، قائم شما کی خروج می کند؟ فرمود: آن گاه که مردان به زنان تشبه کنند و زنان به مردان، و مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان، و صاحبان فروج بر زین ها سوار شوند و شهادت های دروغ پذیرفته شود و شهادت های عدول مردود گردد و مردم خون ریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک شمارند و از اشرار به سبب زبانشان پرهیز کنند و سفینانی از شام خروج کند و یمانی از یمن و در بیداء خسوفی واقع شود و جوانی از آل محمد که نامش محمد بن حسن \_ یا نفس زکیه \_ است بین رکن و مقام کشته شود و صبحه ای از آسمان بیاید و بگوید حق با او و شیعیان اوست؛ در این هنگام است که قائم ما خروج کند.

این روایت در کتاب های متأخر همچون *اعلام الوری* (طبرسی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۲۹۲)، *کشف الغمّه* (اربلی، ۱۴۰۵: ج ۳، ۳۴۳)، *الفصول المهمه* (حرّ عاملی، بی تا: ج ۲، ۱۱۳۴) و *بحار الأنوار* (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۱۹۲) به نقل از *کمال الدین* ثبت شده است و در تمام آن ها عبارت «من الیمن» وجود دارد. از این رو در وجود این عبارت در نسخه اصلی *کمال الدین* نمی توان تردید کرد. این روایت تصریح دارد که یمانی از یمن خروج می کند و این درست خلاف ادعای طرف داران احمد حسن است.

## ترجیح سخن دیگران بر فرمایش امام معصوم

دیگر اشکال بسیار روشن بر دلایل طرف داران احمد حسن، این است که اگر وی نه اهل یمن است و نه از یمن خروج می کند، پس چرا از وی به عنوان یمانی یاد شده است؟ این اشکال و در حقیقت تعارض آشکار با روایات اهل بیت: برای روشن شدن دروغین بودن ادعای آن‌ها نزد هر فرد منصفی کافی است.

طرف داران احمد حسن برای فرار از این رسوایی، ادعای مضحکی را مطرح کرده‌اند و می‌نویسند: واژه یمانی که در این روایات به کار رفته، به معنای منسوب به سرزمین یمن نیست، بلکه از روایات چنین استفاده می‌شود که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خود را یمنی خوانده‌اند. بنابراین امامان اهل بیت: و تمام سادات، یمنی هستند، گرچه اهل سرزمین یمن نباشند! روایت یادشده بدین قرار است:

عرض رسول الله صلی الله علیه و آله یوماً خیلاً وعنده ابي عيينة بن حصن بن حذيفة بن بدر. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: انا أبصر بالخیل منك. وقال عيينة: وانا أبصر بالرجال منك يا رسول الله! فقال النبي صلی الله علیه و آله: كيف؟ قال: فقال: ان خير الرجال الذين يضعون أسياهم على عواتقهم ويعرضون رماحهم على مناكب خيولهم من أهل نجد. فقال النبي صلی الله علیه و آله: كذبت ان خير الرجال أهل اليمن والایمان یمان و أنا یمانی...؛ (عدة من الرواة، ۱۴۰۵: ۸۰ - ۸۱)

روزی رسول خدا در حالی که ابو عیینة بن حصن بن حذیفه بن بدر نزد آن حضرت بود از اسب‌ها سان دید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به خصوصیات اسب‌ها از تو دانایم. عیینة گفت: من نیز به حال مردان و انسب [آنان] از تو دانایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه؟ عیینة گفت: مردانی که در نجد هستند، شمشیرهای خود را روی شانه‌ها می‌گذارند و نیزه‌هاشان را روی شانه اسب‌ها می‌نهند بهترین مردان‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ گفתי؛ بلکه مردان اهل یمن بهترند، ایمان یمنی است و من یمنی هستم ...

در حالی که روایت یادشده از اصل جعفر بن محمد حضرمی است که آن را از پسر عیینة بن حصن نقل می‌کند، اما همین روایت را شیخ کلینی به سند خود از امام باقر علیه السلام به صورت دیگری نقل می‌کند. روایت شیخ کلینی این گونه است:

عن ابي جعفر عليه السلام قال: خرج رسول الله 9 لعرض الخيل، فمر بقبر ابي أحيحة، فقال أبو بكر: لعن الله صاحب هذا القبر فوالله إن كان ليصد عن سبيل الله ويكذب رسول الله صلی الله علیه و آله! فقال خالد ابنه: بل لعن الله أباقحافة، فوالله ما كان يقرى الضيف ولا يقاتل العدو، فلعن الله أهونهما

على العشيّرة فقدأ. فألفى رسول الله صلى الله عليه و آله خطام راحلته على غاربها، ثم قال: إذا أنتم تناولتم المشركين فعموا ولا تخصصوا فيغضب ولده. ثم وقف فعرضت عليه الخيل. فمر به فرس فقال عيينة بن حصن: إن من أمر هذا الفرس كيت و كيت. فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: ذرنا فأنا أعلم بالخيل منك. فقال عيينة: وأنا أعلم بالرجال منك. فغضب رسول الله صلى الله عليه و آله حتى ظهر الدم في وجهه، فقال له: فأى الرجال أفضل؟ فقال عيينة بن حصن: رجال يكونون بنجد يضعون سيوفهم على عواتقهم ورماحهم على كواكب خيلهم ثم يضربون بها قدماً قدماً. فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: كذبت، بل رجال أهل اليمن أفضل، الايمان يمانى والحكمة يمانية ولولا الهجرة لكنت امرء من اهل اليمن ... ؛ (كليني، ۱۳۶۳: ج ۸، ۶۹ - ۷۲)

امام باقر عليه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلى الله عليه و آله برای سان دیدن از اسبها بیرون آمد، پس عبورش به قبر ابي احيحة افتاد. ابوبکر [ که همراه آن حضرت بود ] گفت: خدا لعنت کند صاحب این قبر را؛ به خدا سوگند شیوه اش جلوگیری از راه خدا و تکذیب رسول خدا صلى الله عليه و آله بود! خالد پسر ابواحيحة گفت: بلکه خدا ابوقحافه را لعنت کند که \_ به خدا \_ نه مهمان نوازی داشت و نه با دشمنان اسلام می جنگید؛ خدا هر کدام از آن دو را که در تیره و تبار خود پست تر و بی مقدارتر بودند لعنت کند! رسول خدا صلى الله عليه و آله که گفت و گوی آن دو را شنید افسار شتر را به گردنش انداخت و فرمود: هر گاه شما به مشرکین بد می گوید به طور عموم بگوئید و شخص معینی را نام نبرید که فرزند آن شخص خشمناک گردد. سپس ایستاد و اسبها را از جلوی عبور دادند. در این میان اسبی را آوردند؛ عیینة بن حصن گفت: این اسب چنین و چنان است [ و شروع کرد به توصیف کردن آن اسب ]. رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: ما را واگذار که من به خصوصیات اسبها از تو دانایترم. عیینة گفت: من نیز به حال مردان و انساب [ آنان ] از تو دانایترم. رسول خدا صلى الله عليه و آله خشمگین شد، به طوری که چهره اش سرخ شد و به او فرمود: [ بگو ] کدام مردان برترند؟ عیینة گفت: مردانی که در نجد هستند، آنها شمشیرهای خود را روی شانه ها می گذارند و نیزه هاشان را روی شانه اسبها می نهند، و در میدان جنگ با آنها پیکار می کنند و همچنان پیش می روند. رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: دروغ گفتی، بلکه مردان اهل یمن بهترند؛ ایمان یمنی است و حکمت و فرزانیگی نیز از یمن است، و اگر هجرت من [ از مکه به مدینه ] نبود، من نیز مردی از اهل یمن بودم... .

چنان که ملاحظه می شود، در روایت امام باقر علیه السلام عبارت «انا یمانی» وجود ندارد، بلکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یمانی بودن را از خود نفی کرده اند و فرموده اند: «اگر من هجرت نکرده بودم اهل یمن بودم» و مفهوم این جمله این است که حال که هجرت کرده ام یمنی نیستم؛ اما طرف داران احمد حسن برای این که برای شعری که گفته اند قافیه ای دست و پا کنند، گزارش فرزند یکی از سرکردگان مشرک را بر گزارش امام باقر ترجیح داده اند، در حالی که طبق فرمایش امام باقر علیه السلام پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یمنی بودن را از خود نفی کرده اند و در نتیجه به استناد این روایت نمی توان آن حضرت و تمام سادات را یمانی خواند. علامه مجلسی در توضیح روایت پیش گفته چنین می نویسد:

این فرمایش آن حضرت که «اگر هجرت نبود» شاید به این معنا باشد که اگر من از مکه هجرت نکرده بودم امروز اهل یمن بودم؛ چرا که مکه از یمن است؛ یا مقصود این است که اگر نبود که به فرمان خدا مدینه را برای مهاجرت اختیار کنم، یمن را به عنوان وطن برمی گزیدم، یا مقصود این است که اگر نبود که هجرت شرافت بیشتری دارد، خودم را از انصار به شمار می آوردم ...

(مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۲، ۱۳۷)

### اعم بودن دلیل از مدعا

برخی از استدلال های طرف داران احمد حسن به این مشکل مبتلاست که دلیل اعم از مدعاست. به عنوان مثال، اگر کسی مدعی باشد در این خانه انسانی هست و دلیلش این باشد که چون از آن جا صدایی به گوش می رسد، چنین استدلالی با مشکل اعم بودن دلیل از مدعا مواجه است و استدلال یادشده به این دلیل باطل است که وجود صدا نهایتاً می تواند دلیلی بر وجود موجودی زنده در خانه باشد، اما این که آن موجود زنده حتماً انسان است را ثابت نمی کند طرف داران احمد حسن مدعی هستند که پس از امام مهدی عج دوازده امام و مهدی از نسل ایشان وجود خواهند داشت، اما برخی از دلایلی که بر این ادعا اقامه می کنند، مفهومی عام تر از امام و مهدی را می تواند اثبات نماید.

می نویسند:

یکی از ادله ای که بر وجود امامان و مهدیانی پس از امام مهدی عج دلالت دارد، دعای امام صادق علیه السلام در روز عرفه است: «السلام علیک یا مولای یا ابا جعفر محمد بن علی، السلام علیک یا مولای یا ابوالحسن علی بن محمد، السلام علیک یا مولای یا اباجعفر الحسن بن علی، السلام علیک یا مولای یا ابالقاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان، صلی الله علیک و علی عترتک

الطاهرة الطيبة.» طیب و طاهر بودن به معنای عصمت است و از آن جا که عصمت از ویژگی های ائمه است، این دعا نیز بر وجود امامانی از نسل امام مهدی دلالت دارد.

در حالی که طیب و طاهر بودن هیچ ملازمتی با امام بودن ندارد، چنان که حضرت زهرا سلام الله علیها طیب و طاهر بودند، اما امام نبودند. به عنوان نمونه در یکی از ادعیه از آن حضرت با چنین القابی یاد شده است:

اللهم صل على محمد وأهل بيته، وصل على البتول الطاهرة، الصديقة المعصومة، التقية النقية،  
الرضية [المرضية]، الزكية الرشيدة.

و بلکه کسان دیگری در فرمایشات ائمه به این وصف متصف شدند، با این که با حضرت زهرا سلام الله علیها قابل مقایسه نیستند. به عنوان نمونه می توان به نامه ای که امام صادق علیه السلام خطاب به عبدالله بن حسن مرقوم فرموده اند اشاره کرد:

ان أبا عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام كتب إلى عبد الله بن الحسن حين حمل هو وأهل بيته يعزیه عما صار إليه: بسم الرحمن الرحيم، إلى الخلف الصالح والذرية الطيبة من ولد أخيه وابن عمه، اما بعد فلان كنت تفردت أنت وأهل بيتك ممن حمل معك بما أصابكم ما انفردت بالحزن والغبطة والكأبة وأليم وجعل القلب دوني ... (ابن طاووس، ۱۴۱۴: ج ۳، ۸۳)

بر این اساس روشن شد که از توصیف ذریه امام مهدی به طیب و طاهر و امثال آن نمی توان امامت، مهدویت و وصایت آن ها را اثبات کرد.

## تعارض درونی

از دیگر مشکلاتی که طرف داران احمد حسن به آن مبتلا هستند، تعارض درونی مستندات است؛ به این معنا که برخی از دلایل آنان با برخی دیگر در تعارض است و مستندات آن ها یکدیگر را نفی می کنند. می نویسند:

یکی از مهم ترین دلایل حقانیت احمد حسن، حدیث وصیت است که در آن به نام احمد و وصایت او از امام مهدی تصریح شده است:

عن أمير المؤمنين 7 قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في الليلة التي كانت فيها وفاته لعلي عليه السلام: يا أبا الحسن! أحضر صحيفة ودواة، فأملئ رسول الله صلى الله عليه وآله وصيته حتى انتهى [إلى] هذا الموضع فقال: يا علي! إنه سيكون بعدى اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثني عشر مهدياً فأنت



یا علی اول الاثنی عشر الامام. وساق الحديث إلى أن قال: وليسلمها الحسن عليه السلام إلى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد \_ صلى الله عليه وعليهم \_ فذلك اثني عشر إماماً ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً فإذا حضرته الوفاة فليسلمها إلى ابنه أول المهديين له ثلاثة أسامي اسم كاسمى واسم أبى وهو عبدالله وأحمد والاسم الثالث المهدي وهو أول المؤمنين؛

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب رحلتش به من فرمود: ای ابالحسن، صحیفه و دواتی بیاور! سپس پیغمبر وصیت خود را املا فرمود تا به این جا رسید ... : ای علی، بعد از من دوازده امام خواهد بود، و بعد از آن ها دوازده مهدي است. ای علی، تو نخستین آن دوازده امامی! سپس یک یک ائمه را نام برد تا این که فرمود: حسن [عسکری] هم این صحیفه را به فرزندش محمد که از ما آل محمد محفوظ است تسلیم کند؛ این ها دوازده امام هستند. بعد از مهدي موعود دوازده مهدي دیگر خواهد بود. چون او وفات کرد، آن را تسلیم کند به مهدي اول که دارای سه نام است: یک نام مثل نام من، و یک نام مانند نام پدرم عبدالله و احمد و اسم سوم مهدي است و او نخستین مؤمنان است.

در حالی که از تعبیر «سیکون بعدی اثنا عشر إماماً ومن بعدهم اثني عشر مهدياً»، و «فذلك اثني عشر إماماً ثم يكون من بعده اثنا عشر مهدياً» چنین برمی آید که امامان دوازده نفر بیشتر نیستند و دوازده نفر بعدی مقام امامت ندارند، بلکه مهدي هستند؛ چرا که تفصیل قاطع شرکت است و این مطلب با این توجه روشن تر می شود که دوازده امام بر اساس روایات مهدي هم هستند. پس اگر دوازده مهدي دوم امام هم باشند، جدا کردن آنان از یکدیگر لغو خواهد بود. بنابراین تنها دلیلی که می تواند این تفصیل داشته باشد این است که دوازده مهدي دوم امام نیستند و از این رو این روایت خود دلیلی بر این است که غیر از امامان دوازده گانه، هیچ کس مقام امامت ندارد و اگر امام مهدي عج او صیابی از فرزندان خود داشته باشد، آنان هرگز دارای شأن امامت نیستند. در نتیجه احمد حسن که خود را مصداق این روایت می داند منحصرأ مهدي خواهد بود و نمی تواند امام باشد، در حالی که وی مدعی مقام امامت نیز هست. برای مثال، یکی از دلایلی که آنان برای مدعای خود اقامه می کنند، احادیثی است که به ظاهر بر وجود امامان سیزده گانه دلالت دارد؛ مانند این حدیث:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: الاثنا عشر الامام من آل محمد: كلهم محدث من رسول الله صلى الله عليه وآله و من ولد علي و رسول الله و علي عليهما السلام هما الوالدان. (کلینی، ۱۳۶۳:

به گفته آنان، از این روایت چنین فهمیده می‌شود که دوازده امام از نسل امام علی علیه السلام هستند. پس با احتساب امام علی علیه السلام تعداد ائمه از دوازده نفر بیشتر است و احمد حسن امام سیزدهم می‌شود. با توضیحاتی که پیش از این داده شد، درمی‌یابیم که میان ادعای اخیر و حدیث وصیت که بزرگ‌ترین دلیل احمد حسن است، تعارض وجود دارد؛ زیرا وقتی بر اساس حدیث وصیت، دوازده نفر نخست امام‌اند و دوازده نفر دوم مهدی، معنای این روایت، این است که دوازده نفر دوم دیگر امام نیستند. بنابراین ما به‌جز دوازده امام، امام دیگری نخواهیم داشت، در حالی که احمد حسن مدعی مقام امامت نیز هست. پس بزرگ‌ترین مستند او دلیلی بر نفی ادعای اوست و این تعارض در ادله، نشان‌گر آشفتگی نظام فکری و در نتیجه، آشفتگی شخصیت اوست و حاشا که امامی دچار چنین آشفتگی‌ها و تعارضات باشد؛ زیرا امام تجسم قرآنی است که در آن هیچ اختلاف و تعارضی نیست:

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا. (نساء: ۸۲)

### تعارضات بیرونی

مقصود از تعارضات بیرونی، تعارضاتی است که میان دعاوی احمد حسن و فرمایشات اهل‌بیت: وجود دارد. در این باره نمونه‌های بسیاری می‌توان ارائه کرد، ولی به سبب رعایت اختصار به یک مورد اشاره می‌شود: می‌نویسند:

یکی از ادله حقایق احمد حسن، علم الهی اوست. وی دارای علم لدنی است و همچنان که در روایات آمده، یکی از نشانه‌های امام علم است. (انصار امام مهدی، بی‌تا: ۶۹)

در حالی که بر اساس فرمایشات پیشوایان معصوم، آن علمی که پیشوایان معصوم از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به ارث برده‌اند و نشانه شناخت امام است، منحصرأ در اختیار دوازده نفر است و هیچ کس دیگری با آنان در این مطلب شریک نیست. امام صادق علیه السلام فرمودند:

... يَا يُوسُفُ! إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ فَإِنَّا وَرَثْنَا وَأَوْتِنَا شَرْعَ الْحِكْمَةِ وَفَصَلَ الْخِطَابِ. فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَكُلُّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ كَمَا وَرِثْتُمْ مَنْ كَانَ مِنْ وَرَثِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا؟ فَقَالَ: مَا وَرَثَهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ الْإِثْنَا عَشَرَ. قُلْتُ سَمَّهِمْ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ!

فَقَالَ: أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ أَنَا وَبَعْدِي مُوسَى وَكَلْدِي وَبَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنُهُ وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ وَبَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ وَبَعْدَ الْحَسَنِ الْحُجَّةُ اصْطَفَانَا اللَّهُ وَطَهَّرَنَا وَأَوْتَيْنَا مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ؛ (خزاز قمی، ۱۴۰۱: ۲۵۹)

... ای یونس، اگر دانش صحیح می‌خواهی نزد ما اهل بیت است. به ما حکمت و فضل الخطاب داده شده و ما آنها را به ارث برده‌ایم. عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا، آیا هر کسی از اهل بیت و از فرزندان علی و فاطمه باشد، آن چه شما به ارث برده‌اید را ارث برده است؟ فرمود: جز امامان دوازده‌گانه کسی آن را ارث نبرده است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، آنان را نام ببرید! فرمود: اولین آنان علی بن ابی طالب است، پس از او حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و سپس من و پس از من موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی، محمد و پس از محمد، علی و پس از علی، حسن و پس از حسن، حجت. خداوند ما را انتخاب کرد و پاک گرداند و به ما چیزی داده شد که به هیچ کس داده نشد.

### مخالفت با اجماع شیعه و اهل سنت

آخرین نکته‌ای که در پایان این قسمت می‌توان به آن اشاره کرد، این است که اعتقاد به امامان دوازده‌گانه یکی از محوری‌ترین باورهای شیعه در طول تاریخ بوده است و شیعیان همیشه به نام شیعیان دوازده‌امامی شناخته می‌شدند. این مطلب ریشه در روایات متواتری دارد که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که امامان را دوازده نفر و به تعداد نقبای بنی اسرائیل معرفی فرموده‌اند و بلکه این مضمون را اهل سنت در کتاب‌های معتبر خود همچون صحاح شش‌گانه ثبت کرده‌اند. از این رو این باور که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله دوازده جانشین دارند، از اعتقاداتی است که در میان تمام مسلمین اعم از شیعه و سنی بر آن اتفاق نظر وجود دارد؛ با این حال احمد حسن خود را امام سیزدهم می‌داند. بنابراین ادعای او مخالفت با اجماع شیعه و سنی است و او سخنی گفته که نه بر مبنای شیعه پذیرفتنی است و نه بر مبنای اهل سنت و این خود دلیل استوار دیگری بر بدعت‌گذار بودن اوست.

## منابع

۱. احمد الحسن، *الجواب المنير عبر الاثير*، اصدارات الامام المهدي 4، چاپ اول، ۱۴۳۱ق.
۲. اربلي، علي بن عيسى، *كشف الغمّة*، بيروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
۳. ابن اثير، مبارك بن مبارك، *النهاية في غريب الحديث والأثر*، قم، مؤسسه اسماعيليان، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ش.
۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، *المسند*، بيروت، دار صادر، بی تا.
۵. ابن طاووس، علي بن موسى، *اقبال الأعمال*، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۶. \_\_\_\_\_، *الملاحم والفتن*، اصفهان، مؤسسه صاحب الامر 4، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۷. ابن فارس، احمد، *معجم مقاييس اللغة*، قم، مكتب الاعلام الاسلامي، ۱۴۰۴ق.
۸. ابن منظور، محمد بن مكرم مصري انصاري، *لسان العرب*، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.
۹. انصار امام مهدي، *ادلة جامع دعوت يمانی آل محمد؛ سيد احمد الحسن*، وبسایت فارسی «انصار امام مهدي، yamaani.com»، بی تا.
۱۰. آيتي، نصرت الله، «معیارهای تطبیق نشانه های ظهور»، فصل نامه علمی \_ پژوهشی *مشرق موعود*، قم، مؤسسه آینده روشن، پاییز ۱۳۹۱ش.
۱۱. بحرانی، سیدهاشم، *غایه المرام*، تحقیق: سیدعلی عاشور، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۲. \_\_\_\_\_، *المحجّة فی ما نزل فی القائم الحجّة*، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۳ق.
۱۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: یوسف عبدالرحمن المرعشلی، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۴. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *الفصول المهمّة فی أصول الأئمّة*، تحقیق: محمد بن محمد الحسین القائینی، قم، مؤسسه معارف اسلامی، بی تا.
۱۵. حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
۱۶. خزاز قمی، علی بن محمد، *کفایة الأثر*، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۷. خصیعی، حسین بن حمدان، *الهدایة الکبری*، بیروت، مؤسسه البلاغ، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ق.
۱۸. خمینی، سید روح الله، *کتاب الطهارة*، قم، مطبعة مهر، بی تا.

۱۹. دیراوی، عبدالرزاق، *دعوة السيد احمد الحسن هي الحق المبين*، اصدارات الامام المهدي، چاپ اول، ۱۴۳۳ق.
۲۰. صادقی، مصطفی، *تحليل تاريخي نشانه های ظهور*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵ش
۲۱. صدر، سید محمد، *موسوعة الامام المهدي*، بی جا، دارالکتاب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
۲۲. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، *الامالی*، قم، مرکز الطباعة و النشر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۲۳. \_\_\_\_\_، *علل الشرايع*، نجف اشرف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
۲۴. \_\_\_\_\_، *کمال الدین و تمام النعمه*، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۲۵. \_\_\_\_\_، *معانی الأخبار*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۹ق.
۲۶. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، تهران، منشورات الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، *اعلام الوری بأعلام الهدی*، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۲۸. طبری، محمد بن جریر، *دلائل الامامه*، قم، مؤسسه البعثه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، *الغیبه*، تحقیق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق \_ الف.
۳۰. \_\_\_\_\_، *مصباح المتعجد*، بیروت، مؤسسه فقه الشیعہ، چاپ اول، ۱۴۱۱ق \_ ب.
۳۱. عدّه من الرواة، *الأصول الستة عشر*، قم دارالشبستری، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
۳۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم، دارالهجره، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۳۳. کاظمی، سید مصطفی بن ابراهیم، *بشارة الإسلام*، تحقیق: نزار حسن، قم، مؤسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تیان، ۱۳۸۷ش.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش.

۳۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۳۶. مجلسی، محمدتقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۷۰ش.
۳۷. مروزی، نعیم بن حماد، کتاب الفتن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۳۸. مسعودی، علی بن حسین، إثبات الوصیة للإمام علی بن أبی طالب، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.
۳۹. مغربی، قاضی نعمان، شرح الأخبار، قم مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۴۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۴۱. مقدس، محمدهادی، تقریرات الحج (تقریرات درس آیت الله العظمی گلپایگانی)، بی جا، بی نا، بی تا.
۴۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تحقیق: فارس حسون، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۴۳. یزدی حائری، علی، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، تحقیق: سیدعلی عاشور، بی جا، بی نا، بی تا.

وبسایت «مرکز ملی پاسخ گویی به سؤالات دینی»: [www.pasokhgoo.ir](http://www.pasokhgoo.ir)